

عزت طلبی در نهضت امام حسین علیه السلام

نعمت الله صفری فروشانی



عزت طلبی در نهضت امام حسین (ع)

اگر بخواهیم تجلی صفت کمال در زندگی هر امام را به عنوان لقب آن حضرت برگزینیم، باید امام حسین (ع) را «حسین عزیز» بنامیم. عنصر «عزت» آنچنان در قیام امام حسین (ع) حضور دارد که می توان آن را به عنوان یک ملاک و اصلی کلی در نظر گرفته و گزارش های مورخان درباره این نهضت را با این ترازو سنجید و هر گزارشی را که کمترین شائبه ذلت در آن باشد مردود شمرد. متأسفانه به علت رواج نوعی کج فهمی در میان گروه هایی از پیروان آن حضرت در طول تاریخ، ارائه چهره ای درقت بار حزن انگیز و گریه آور از نهضت عاشورا، اصل قرار گرفته و در این راستا از جعل و تحریف در وقایع این نهضت و ترسیم چهره ذلیلانه از آن روی گردان نشده است. نویسندگان در این مقاله با تبیین مفهوم عزت و نشان دادن آن در کلام و مرام امام حسین (ع) خاندان و اصحاب به نقد گزارش های مخالف عزت در نهضت کربلا می پردازد.

مقدمه

پژوهشگر نهضت حسینی با مطالعه منابع معتبر درباره آن، چنان آن را با عنصر عزت قرین می بیند که ناخودآگاه با شنیدن نام کربلای حسین (ع) عزت و افتخار در ذهن او تداعی

می‌شود. و هرگاه قدم را از نهضت فراتر گذاشته و به بررسی سیره آن حضرت (ع) در سرتاسر زندگی‌اش پردازد، به وضوح شاهد حضور این عنصر در سرتاسر زندگی آن بزرگوار می‌باشد. به گونه‌ای که اگر بخواهیم تجلی صفت کمال در زندگی هر امام (ع) را به عنوان لقب آن حضرت (ع) برگزینیم، شاید مناسب‌ترین گزینه درباره امام حسین (ع) آن است که آن حضرت (ع) را «حسین عزیز» بنامیم.

جالب آن است که این عنصر در نهضت حسینی همانند یک میدان مغناطیسی قوی عمل کرده، و اطرافیان آن حضرت (ع) همچون اصحاب و خویشان آن بزرگوار را نیز در شعاع عمل خود قرار داده است.

جالب‌تر آنکه محدوده زمانی این عنصر به حیات ظاهری آن حضرت (ع) محدود نگشته بلکه دوران پس از شهادت، یعنی دوره اسارت اهل بیت آن حضرت (ع) را نیز در بر گرفته است تا آنجا که مثل معروف «شیر در زنجیر» در مقابل این عزیزان اسیر رنگ می‌بازد.

نکته دیگر آنکه نه تنها این عنصر در سرتاسر اعمال و رفتارهای قهرمانان نهضت حسینی پرتو افکنده است، بلکه شاهد نوعی تعمّد در نشان دادن حضور این عنصر از سوی آن بزرگواران می‌باشیم که بخشی از آن در گفتار آنها نیز تجلی کرده است که از آن جمله می‌توانیم عبارت معروف «هیئات منا الذلّة» را شاهد بیاوریم.

و به طور خلاصه این عنصر چنان بر نهضت حسینی سایه افکنده است که می‌توانیم آن را به عنوان یک مقیاس، ملاک و اصل کلی در نظر گرفته و گزارش‌های مورخان درباره این نهضت را با این ترازو بسنجیم و هر گزارشی را که کمترین شائبه ذلّت در آن باشد، مردود شمیریم.

اما نکته تأسف بار آن است که در حالی که می‌شود از این عنصر به بهترین وجه برای تبلیغ مرام حسینی و بلکه تشیع در میان همه افتخار طلبان بهره‌برداری گردد، اما به علت رواج نوعی کج فهمی که در میان گروه‌هایی از پیروان آن حضرت (ع) در طول تاریخ ایجاد شده اصل را بر ارائه چهره‌ای رقت‌بار و حزین‌انگیز و گریه آور در این نهضت قرار داده و در این راه برای رسیدن به ثواب و یا به هر منظور دیگر، از جعل و تحریف در وقایع این نهضت رویگردان نشده و نتیجه کار خود را در ارائه چهره‌ای ذلیلانه از امام حسین (ع) اصحاب و خاندانش مشاهده کردند هر چند ممکن است این نتیجه مقصود بالذات آنها نبوده باشد.

در این چهره‌نمایی از نهضت حسینی امام حسین (ع)، آن مجسمه عزت تا آنجا فرود



می‌آید که در هر لحظه و به هر بهانه در جلوی سپاه بی‌رحم ابن زیاد ایستاده و برای رفع عطش خود و اطرافیانش درخواست آب می‌نماید. و گاهی با فریاد «لشکر جگرم از تشنگی سوخت» قصد نهیب به آنها و احیاناً تحت تأثیر قرار دادن وجدان‌های خفته آنها را دارد. و آنگاه که هیچ طرفی از کارهای خود نمی‌بندد، طفل شیرخوار خود را در مقابل لشکر آورده و می‌گوید: «اگر به من رحم نمی‌کنید، لااقل به این طفل شیرخوار رحم نموده و قطره‌آبی به حلق او برسانید.»

فریاد «العطش» دخترکان خیمه نشین چنان گوش فلک را پر نمود، که امام(ع) چاره‌ای جز فرستادن علمدارش برای سیراب کردن آنها نمی‌بیند.

و بالاخره چهره زینب(س) آن شیر زن کربلا که با مرام عزیزانه خود نهضت حسینی را جلا بخشید، چهره‌ای خوار و ذلیل نشان داده شد، و حتی ابایی از کار برد این دو کلمه درباره آن بزرگوار دیده نمی‌شود.

و در اینجا باید اذعان کرد که این شدت تابناکی فروغ حسینی است که توانسته خود را از لابه‌لای این همه تاریکی‌ها و ظلم‌هایی که به نام او و در راه او و به امید نیل به شفاعت او و ثواب پروردگار روا داشته شده، چهره درخشان خود را به همگان نشان داده و باز هم عزت طلبان و افتخار خواهان را جذب چهره خود نموده و آنان را عاشق و شیفته فروغ خود سازد. و راستی به جز عنوان «معجزه حسینی» چه عنوانی می‌تواند بیانگر این مطلب باشد؟

◀ کلیات

□ ۱. واژه‌شناسی

● الف. عزت در لغت

اصل واژه عزت در کلام عرب به معنای سخت، محکم و استوار بودن می‌باشد که همگی آنان معنای واژه صُلب می‌باشد.

این واژه در آغاز در توصیف جمادات به کار می‌رفت، چنانکه می‌گفتند:

«أَرْضٌ عَزَازٌ»^۱ یعنی زمین محکم و استوار.

چنانچه مشاهده می‌شود این معنای ایجابی است، اما بعضی از واژه شناسان عرب بعدها این واژه را با نوعی تعریف سلبی معرفی کردند، چنانچه راغب در تعریف آن می‌گوید:



«العزة حالة مانعة للانسان من ان يغلب»^۲

عزت حالتی است که باعث می شود تا کسی نتواند بر انسان غلبه کند.

و زجاج در تعریف عزیز می گوید: «هو الممتنع فلا يغلبه شيء»^۳؛ عزیز کسی است که چیزی بر او غلبه نمی کند.

اما به نظر می رسد با توجه به ریشه اصلی لغوی آن واژه گزینی اثباتی در تعریف آن مناسب تر باشد، چنانچه بعضی آن را با واژه هایی چون رفعت، قوت، غلبه و شدت معنا کرده اند.^۴

این واژه در این معنای واژه ارزش محسوب شده و بیانگر حالت و صفتی پسندیده در یک موجود می باشد.

● ب. عزت در قرآن کریم

در قرآن کریم با آنکه بیشتر موارد استعمال آن در گونه ارزشی آن است^۵ اما شاهد موارد نادری نیز هستیم که آن را در معنایی منفی به کار برده است، چنانچه درباره کافران می فرماید:

«بل الذين كفروا في عزة و شقاق»^۶؛
ولی کافران گرفتار عزت (غرور) و اختلافند.

و یا در مورد بعضی از منافقین می گوید:

«واذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم»^۷؛
هرگاه به او گفته می شود که تقوای الهی پیشه کن، عزت او را به گناه می کشاند.

در توجیه این دو گانگی می توانیم چنین بگوییم که در دیدگاه قرآن کریم، عزت راستین که به معنای غلبه، قوت، استواری و بزرگی می باشد، تنها از آن خداوند و در نزد اوست. چنانچه می فرماید: «فان العزة لله جميعاً»^۸.

و کسانی که مانند پیامبر و مؤمنان در راه الهی گام بر می دارند، از این عزت الهی نیز بهره مند می شوند، چنانچه می فرماید:

«ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين»^۹.

اما آنانکه در نقطه مقابل صراط الهی قرار دارند، برای خود نوعی قدرت و استواری موهوم تصور می کنند که به جز غرور کاذب و فریب خود معنایی در بر ندارد. و از این رو در منطق قرآن کریم، کاربرد عزت در اینگونه موارد کاربرد در معنای غیر حقیقی خود بوده و



نوعی مجاز می‌باشد و بنابراین همراه قرائنی چون «شقاق» و «الائمه» به کار می‌رود. و از این رو در اینگونه موارد این واژه به معانی همچون غرور، فریب، تعقیب و لجاجت ترجمه می‌شود. آری هم اینانند که در روز قیامت خداوند با طعنه عزت دروغینشان را یاد آنها آورده و می‌فرماید:

«ذق انک انت العزيز الکریم»^{۱۰}؛

بچش (عذاب الهی را) که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و گرامی بودی.

و شاید این جمله برای آنها دردناک‌تر از نفس عذاب الهی باشد.

● ج. عزت در روایات شیعه

در روایات شیعه به این اصل مهم قرآنی یعنی انحصار عزت در خداوند و کسب عزت از راه انتساب به او توجه شده و در موارد مختلف بر روی آن تأکید شده است. چنانچه حضرت علی(ع) می‌فرماید: «کل عزیز غیره ذلیل»^{۱۱}؛ یعنی هر عزیزی (به پندار خود) غیر از خداوند ذلیل است.

و یا می‌فرماید: «العزيز بغير الله ذلیل»^{۱۲}؛

کسی که بخواهد از ناحیه غیر خداوند عزیز شود، او به ذلت دچار شده است.

و نیز آن حضرت(ع) در مناجات خود با خداوند چنین می‌گوید:

«الهی کفی لی عزاً ان اکون لک عبداً»^{۱۳}؛

خدایا! در عزت من همین بس که بنده توام.

و یا امام صادق(ع) می‌فرماید:

«من اراد عزّاً بلا عشيرة و غنی بلامال و هيبة بلاسلطان فلینقل من ذل معصية الله الى عز طاعته»^{۱۴}؛

کسی که می‌خواهد بدون داشتن خویشان عزیز شود و بدون داشتن مال بی‌نیاز گردد و بدون داشتن قدرت دارای ابهت باشد، باید از ذلت نافرمانی خدا به سوی عزتی که تنها در اطاعت از اوست منتقل گردد.

هم چنین روایتی را که عزیزترین مصداق عزت را تقوا دانسته می‌توان از این باب دانست،

چنانچه حضرت علی(ع) می‌فرماید:

«لا عزّ اعزّ من التقوی»^{۱۵}.

هم چنین در این روایات به صفاتی که متصف شدن به آنها موجبات عزت را فراهم





می آورد، اشاره شده و به علت نقش برجسته آنها در کسب عزت، ارجمندی و رفعت برای انسان، آنها را نفس عزت به حساب آورده است. چنانچه درباره حلم از قول امام علی(ع) چنین آمده است:

«لا عزّ كالعلم»^{۱۶}؛

هیچ عزتی مانند بردباری و حلم نیست.

و یا امام باقر(ع) درباره طمع بریدن از اموال مردم چنین می فرماید:

«الیأس مما فی ایدی الناس عزّ للمؤمن فی دینه»^{۱۷}؛

ناامیدی از آنچه در دست مردمان است، عزت مؤمن در دینش را فراهم می آورد.

و نیز در همین مورد امام علی(ع) در کلامی کوتاه می فرماید:

«اقنع تعزّ»^{۱۸}؛

قناعت کن تا عزیز شوی.

همچنانکه امام حسین(ع) نیز به پیروی از پدرش هنگامی که از او تعریف عزت را می خواهند، او آن را به بی نیازی از مردم که همان قناعت است، تعریف می کند.^{۱۹} و نکته پایانی و لطیف آنکه طبق دیدگاه روایات شیعه سرمنشأ عزت انسان مؤمن خداوند است و این گوهری است که اختیار واگذاری آن به مؤمن داده نشده است. بنابراین مؤمن همیشه باید همانند خداوند عزیز باشد. امام صادق(ع) در روایتی این نکته لطیف را چنین بیان می کند.

«ان الله عز و جل فوّض الی المؤمن اموره کلّها و لم یفوض الیه ان یکون ذلیلاً؛ اما تسمع قول الله عزوجل یقول «ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین» فالؤمن یکون عزیزاً و لا یکون ذلیلاً. ثم قال: ان المؤمن اعزّ من الجبل، ان الجبل یستقل منه بالمعاول و المؤمن لا یستقل من دینه شیء»^{۲۰}؛

خداوند همه امور مؤمن را به خودش واگذار کرده است اما به او اجازه نداده است که ذلیل باشد. آیا سخن خدای متعال را نمی شنوی که می فرماید: «عزت، تنها از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» پس مؤمن همیشه عزیز است و هرگز ذلیل نیست. سپس فرمود: مؤمن از کوه هم عزیزتر (سخت تر) است زیرا از کوه با کلنگ ها تکه سنگ هایش کنده می شود، اما از دین مؤمن هرگز چیزی کم نمی شود.»

□ ۲. امام حسین(ع) و عزّت

چنانچه قبلاً اشاره شد با بررسی گفتار و رفتار امام حسین(ع) به نوعی برجستگی مسأله عزت را در آنها مشاهده می کنیم، به گونه ای که می توانیم عزت طلبی را محور زندگانی آن حضرت(ع) به حساب آوریم.

حال برای روشن تر شدن بحث در دو بخش کلام امام حسین (ع) و مرام امام حسین (ع) به بررسی موضوع می پردازیم:

● الف. عزت در کلام امام حسین (ع):

مهم ترین نکته درباره عزت از دیدگاه امام حسین (ع) تأکید آن حضرت (ع) بر این اصل قرآنی است که عزت واقعی در انحصار خداوند است و هر کس قصد کسب عزت دارد باید به او متمسک شود. چنانچه در دعای معروف عرفه این چنین با خداوند مناجات می کند:

«یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسَّمَوَاتِ وَالرَّفْعَةِ وَ أَوَّلِيَاؤُهُ بَعْزَهُ يَعْزُّونَ»^{۲۱}،
ای کسی که خود را به جایگاه بلند و ارجمند اختصاص داده ای به گونه ای که دوستانت با تمسک به عزت تو کسب عزت می کنند.

و نیز می گوید:

«یا مَنْ دَعَاؤُهُ... ذَلِيلًا فَأَعَزَّنِي»^{۲۲}؛
ای کسی که من او را در حالت ذلت خود فرا خواندم و او مرا عزیز گردانید.

و در جای دیگر در مقام بیان انحصار می گوید:

«أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ»^{۲۳}؛
تنها تو هستی که عزیز می گردانی.

طبق این دیدگاه تمسک به هر چه غیر خدایی است در راه کسب عزت، در حقیقت تمسک به امر پوچ و فنا شدنی است، چنانچه در یکی از اشعار منسوب به آن حضرت (ع) درباره کسانی که مال دنیا را وسیله کسب عزت می دانند، چنین آمده است:

«إِيْعِزَّزْ الْفِتَى بِالْمَالِ زَهَوًا»^{۲۴} و ما فیها یفوت عن اعتزاز؛
آیا جوانمرد از راه فخر فروشی در صدد کسب عزت از مال بر می آید، در حالی که در مال چیزی است که باعث از بین رفتن عزت می گردد.

همین دیدگاه است که دنیا و آنچه را که در آن است به هیچ انگاشته و می گوید:

«هَلْ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا جَمِيعًا»^{۲۵} سوی ظلّ یزول مع النهار؛
آیا دنیا و همه آنچه در آن است به جز سایه ای است که با رفتن روز، از بین می رود.

این دیدگاه چنان قدرتی به انسان می دهد که در برابر تمام عزیزان دروغین ایستادگی کرده و آنها را به هیچ می انگارد و در مقابل آنها فریاد می زند که:

«...وَمَا أَنْ طَبَّنَا جُبْنٌ»؛
شیوه ما ترس نیست.



و تا آنجا پیش می‌رود که مرگ در راه کسب عزّت حقیقی را بر زندگانی ذلّت باری که در راه کسب عزّت دروغین سپری می‌شود، برتر می‌داند و می‌گوید:
«موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ»^{۲۶}.

و چنین مرگی را سعادت دانسته و حیات ذلّت بار در زیر بار ستم ظالمان را جز دلزدگی نمی‌داند:

«انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما»^{۲۷}

و چنین است که هنگامی که او را از مرگ می‌ترسانند، بر می‌آشوبد و می‌گوید: مرگ در راه کسب عزت و زنده کردن حق به جز زندگانی جاوید نیست:

«...ما اھون الموت علی سبیل نیل العزّ و احیاء حق، لیس الموت فی سبیل العزّ الاحیاء خالدة و لیست الحیاة مع الذلّ الا الموت الذی لا حیاة معه»^{۲۸}.

آری عزتی را که به منبع حقیقی اش متصل باشد نه با مرگ و کشتن و نه با هیچ وسیله دیگری قابل زوال نیست، چنانچه حضرت(ع) خود می‌فرماید:

«مرحباً بالقتل فی سبیل الله و لکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزّی و شرفی فاذا لا ابالی بالقتل»^{۲۹}؛

خوشا مرگ در راه خدا، اما شما (با کشتن من) نخواهید توانست مجد و عزت و شرفم را نابود کنید، پس چه باک از مرگ.

● ب. عزت در مرام امام حسین(ع)

مرام و سیره امام حسین(ع) چنان با عزت عجین شده است که تفکیک آن دو از همدیگر امری محال می‌نماید.

امام(ع) چنان این اصل را بر تمامی اعمال و رفتار خود حاکم نمود، که حتی در آخرین لحظات زندگانی حاضر نیست لباسی را بر تن نماید که در آن روز مردمان خفیف و خوار آن را بر تن می‌کردند.

آن حضرت(ع) در واپسین دقایق زندگانی خود برای آنکه پس از شهادت، بدنش برهنه نماند، درخواست لباسی کم اهمیت را از خاندان خود نمود و آنها در آغاز نوعی شلووارک (ثُبّان) برای آن حضرت(ع) آوردند، اما حضرت(ع) آن را نپذیرفتند و فرمود:

«لا، ذاک لباس من ضربت علیه بالذلة»^{۳۰}؛

نه، این لباس کسی است که دچار ذلّت شده است.



در اینجا برای آنکه حضور این عنصر را هر چه روشن تر مشاهده کنیم، مروری بر بعضی از موارد آن از آغاز حکومت یزید تا هنگام شهادت امام(ع) خواهیم داشت.

۱. هنگامی که ولید بن عقبه حاکم مدینه برای دادن خبر مرگ معاویه و درخواست بیعت با یزید، امام(ع) را به مجلس خصوصی خود دعوت کرد، امام(ع) برای آنکه مبادا غافلگیر شده و رفتاری مذلت آمیز با او داشته باشند و بخواهند به زور از او بیعت بگیرند، تعدادی از یاران و خویشان خود را در حالی که شمشیرهایشان در زیر لباسهایشان پنهان بود، به همراه خود برد و آنها را در کنار در قصر فرماندار نگاه داشته و به آنها دستور داد که هرگاه من رمز «یا آل الرسول ادخلوا» (ای آل پیامبر(ص) وارد شوید) را بر زبان راندم، شما وارد قصر شده و هر چه به شما دستور دادم انجام دهید.^{۳۱} که البته نیازی به انجام این عمل احساس نشد.

۲. هنگامی که امام(ع) در مجلس خصوصی ولید از بیعت با یزید سر باز زده مروان بن حکم او را تهدید به قتل کرد، امام(ع) بر آشفت و از موضعی عزیزانه خطاب به مروان چنین گفت:

«به خداوند سوگند اگر کسی بخواهد گردن مرا بزند، قبل از آنکه موفق به این کار شود، زمین را از خونش سیراب خواهد کرد، (ای مروان) اگر خواستی صدق سخن مرا دریابی، قصد کشتن من را کن تا به تو نشان دهم.»^{۳۲}

آنگاه خطاب به ولید کرده و با کلامی آهنگین عزت خود و ذلت یزید را یادآور شده و بیعت همگنان خود با امثال یزید را غیر ممکن می داند:

«ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحترمة ملعن بالفسق. مثلی لا یبایع لمثله»^{۳۳}.

۳. از بزرگترین سرافکندهای بزرگان قریش و از جمله بنی امیه آن بود که در جریان فتح مکه در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم(ص) با آنکه می توانست همه آنها را از دم تیغ بگذراند، بر آنها منت نهاده و آنها را آزاد کرد. و از آن هنگام آنها با عنوان «طلاق» یعنی آزادشدگان معروف شدند. که ننگ ابدی را برای آنها به ارمغان آورد.

حضرت علی(ع) در نامه نگاری خود با معاویه این ننگ را به او یادآور شده و می نویسد:

«و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کالطریق»^{۳۴}؛

ابوسفیان (پدرت) مانند ابوطالب (پدرم) نیست و مهاجر هیچگاه همانند طریق به حساب نمی آید.



و در جای دیگر خطاب به او چنین می‌نگارد:

«و ما للطلاق و ابناء الطلقاء و التمييز بين المهاجرين الاولين و ترتيب درجاتهم»^{۳۵}؛
طلاق (آزادشدگان) و فرزندان آنها را چه کار با داوری در میان مهاجران پیشگام و ترتیب بندی
درجات آنها.

امام حسین (ع) در حالی که دست او از هرگونه حکومت و قدرتی کوتاه است، بدون
واهمه خطاب به مروان، این ذلت و ننگ را که به یکسان شامل مروان و یزید و سایر بنی امیه
می‌گردد به او یادآور شده و پس از آنکه جایگاه خود و خاندانش و سربلندی آنها را بیان
می‌کند، می‌فرماید:

«قد سمعتُ رسول الله (ص) يقول: الخلافة محرمة على آل ابي سفيان و على الطلقاء
ابناء الطلقاء»^{۳۶}
شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان و طلقاء (آزادشدگان) فرزندان
طلاق حرام است.

۴. امام (ع) چنان بیعت با فردی مانند یزید را ذلت بار می‌داند که حاضر نیست آن را به هر
قیمتی حتی اگر در سرتاسر زمین هیچ پناهگاهی نداشته باشد، بپذیرد، چنانچه در جواب
نصیحت برادرش محمد حنفیه چنین می‌فرماید:

«يا اخي! والله لو لم يكن في الدنيا ملجأ ولا مأوى لما بايعت والله يزيذ بن معاوية ابداً»^{۳۷}.

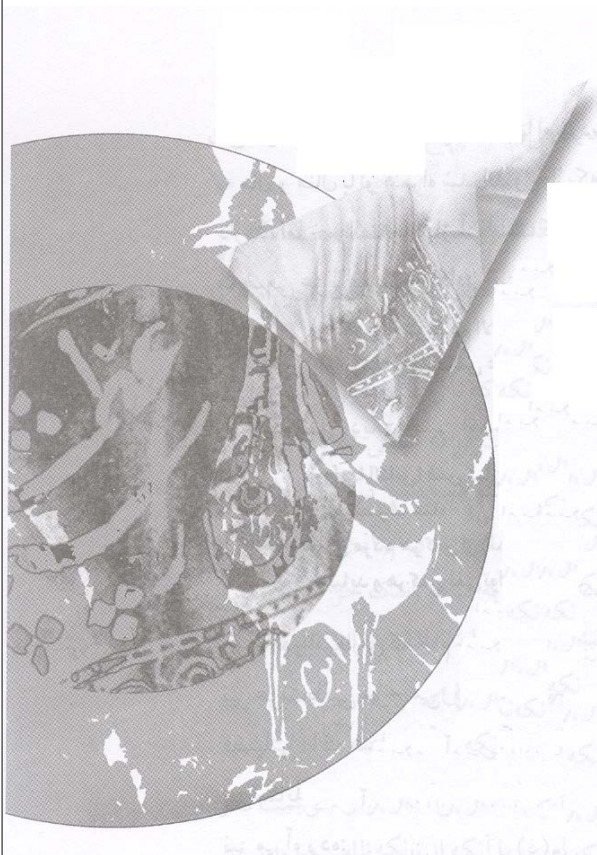
۵. هنگامی که امام (ع) چاره را در ترک مدینه و رفتن به سوی مکه می‌بیند، حاضر نیست
همانند ابن زبیر ذلیلانه و با حالت ترس و لرز از جاده غیر اصلی به مسیر ادامه دهد بلکه همراه
با خاندان خود قدم در جاده اصلی مدینه - مکه می‌گذارد و هنگامی که پسر عمویش مسلم بن
عقیل از او می‌خواهد تا مانند ابن زبیر و به جهت ترس از دستگیر شدن جاده فرعی را در پیش
گیرند، می‌فرماید:

«ای پسر عمویم، به خداوند سوگند که تا نگاهم به خانه‌های مکه نیفتد این جاده را ترک
نخواهم کرد»^{۳۸}.

۶. خروج امام (ع) از مکه به سمت کوفه خروجی عزیزانه است.

امام (ع) در آستانه خروج خطبه‌ای ایراد کرد، و بدون آنکه ذره‌ای ضعف نشان دهد و یا
بخواهد با وعده و وعیدهای غیر واقعی مردم را به همراهی خود دلخوش نماید، با عباراتی
سنگین و متین خطبه کوتاه خود را ایراد می‌کند، و در آغاز آن سخن از زینت مرگ برای انسان
به میان آورده و آن را همانند زیبایی می‌داند که گردن‌بند به گردن دختر جوان می‌دهد؛





«خَطَّ الموت على وُلْد آدم مَخَطَّ القلادة على جيد الفتاة».

و سپس اشتیاق خود به پیوستن به پیشینیانش را به اشتیاق یعقوب برای دیدار یوسف تشبیه می‌کند و در پایان این چنین با کمال عزت مردم را به همراهی خود فرا می‌خواند:

«من كان باذلاً فينا مهجته و موطننا على لقاء الله
نفسه فليرحل معنا فأننى راحل مصباحاً
إن شاء الله تعالى»^{۳۹}؛

کسی که می‌خواهد خون خود را در راه ما بدهد و خود را برای دیدار خداوند آماده کرده است، به همراه ما کوچ کند که من صبحگاهان به خواست خداوند کوچ خواهیم کرد.

۷. امام(ع) در مسیر خود به کوفه در دیدار فرزددق با او هدف خود را عزت بخشیدن به شریعت و بلند مرتبه کردن کلمه‌الله اعلام می‌دارد.

آن حضرت(ع) پس از بیان آنکه حاکمان راکسانی توصیف می‌کند که به طاعت شیطان در آمده‌اند و پیروی خداوند را ترک کرده و حدود را تعطیل نموده و شراب نوشیده و اموال فقرا و مساکین را به تیول خود در آورده‌اند، می‌فرماید:

«و انا أولى من قام بنصرة دين الله و اعزاز شرعه و الجهاد في سبيله لتكون كلمة الله هي العليا»^{۴۰}؛
و من برترین کسی هستم که در راه یاری دین خدا و عزیز کردن دین او (پس از آنکه این حاکمان آن را ذلیل کردند) و جهاد در راه او به پا خواستم تا کلمه‌الله در همان مرتبه بلند خود قرار گیرد.

۸. هنگامی که در منزلگاه زباله خبر شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن یقطر را می‌شنود و اوضاع را در ظاهر بر خلاف مراد خود می‌بیند، به این نکته متوجه



می شود که عده ای از همراهان او با امید دسترسی آن حضرت (ع) به حکومت کوفه و رسیدن به مال و منال با او همراه شده اند و حال که این امید به یأس تبدیل شده است، قصد جدا شدن دارند، اما خجالت مانع از آن است که آن را صریحاً ابراز کنند، از این رو حضرت (ع) از موضعی عزیزانه پس از دادن این خبر خطاب به آنها می فرماید:

«..فَمِنْ أَحَبِّ مَنْكُمْ الْأَنْصَرِفَ فَلْيَنْصَرِفْ لَيْسَ عَلَيْنَا مِنْهُ ذِمَامٌ»^{۴۱}؛
ما برگردن هیچکس عهدی نداریم، هر کس می خواهد، از ما جدا شود.

و در نقلی دیگر چنین آمده که حضرت (ع) این چنین با قاطعیت با آنها سخن گفت:
«إِيهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقِمْ مَعَنَا وَ الْآ
فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا»^{۴۲}؛
ای مردم هر کس از شما که می تواند در مقابل تیزی شمشیر و ضربه نیزه پایداری کند همراه ما
بیاید و هر کس نمی تواند از ما جدا شود.

۹. در اشعاری که امام حسین (ع) پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل خوانده است
نیز عزت طلبی موج می زند. امام (ع) به جای آنکه بر مسلم مرثیه سراپد و از دنیا گلایه کند
فضیلتی را که مسلم به آن نایل آمده و در آینده نزدیک آن حضرت (ع) به آن نایل خواهد شد،
می ستاید که همان شهادت در راه خدا با شمشیر است. او در ضمن اشعار خود این بیت را
نیز می آورده:

«وَأَنْ تَكُنَ الْإِبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأْتُ فَقَتَلْتُ أَمْرِيءَ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ»^{۴۳}؛

اگر سرانجام بدن های انسانی مگر است، پس کشته شدن انسان در راه خدا به وسیله شمشیر
برترین سرنوشت است.

۱۰. اولین برخورد امام حسین (ع) با مقدمه سپاه ابن زیاد یعنی لشکر هزار نفری حرّ بن
یزید نیز نمونه کاملی از برخورد یک انسان بزرگ و عزیز با دشمن خود است.

لشکر حرّ که در یک ظهر سوزان، عرق ریزان به مقابل امام (ع) می رسند، اولین سخنی که
از امام (ع) می شنوند، دستور امام (ع) به یاران خود است که می فرماید: «این گروه را همراه با
اسبانشان از آب سیراب کنید.»^{۴۴}

۱۱. هنگامی که حرّ اصرار می کند که امام (ع) را به نزد ابن زیاد ببرد، امام (ع) قاطعانه موضع
گرفته و می فرماید:

«الْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ»^{۴۵}؛
مرگ نزدیکتر از این خواسته است.



و هنگامی که حرّ آن حضرت (ع) را به قتل تهدید می‌کند، امام (ع) به اشعاری متمسک می‌شود که از جمله آنها این بیت است:

«سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی خیراً و جاهد مسلماً»^{۴۶}؛

به راه خود ادامه می‌دهم و مرگ برای جوانمرد مسلمانی که قصدی نیک داشته و در راه خدا جهاد کند، ننگ نیست.

۱۲. امام (ع) پس از مذاکره با حرّ با او به این توافق می‌رسد که تا رسیدن خبر از ابن زیاد به حرّ، امام (ع) راهی را برود که نه به مدینه ختم شده و نه به سمت کوفه منتهی شود. در این میان یکی از یاران امام (ع) به نام طرّاح بن عدی که قبیله‌اش در آن نزدیکی‌ها سکونت دارند، به امام (ع) پیشنهاد می‌نماید که به سمت قبیله او رفته و در آنجا با کمک افراد قبیله و با توجه به موانع طبیعی همچون کوه‌های بلند منطقه به لشکر اندک حرّ که در مقابل سپاهیان که بعداً از کوفه خواهند آمد، ناچیز می‌باشند، حمله نمایند. امام (ع) این تصمیم را با توجه به توافق آنها از جوانمردی ندانسته و ضمن تشکر از طرّاح می‌فرماید:

«ما با این گروه به توافقی دست یافته‌ایم که نمی‌توانیم خلاف آن عمل کنیم»^{۴۷}

۱۳. هنگام نزول در کربلا، ابن زیاد به وسیله ارسال نامه به عمر بن سعد از او خواست تا از امام حسین (ع) و یارانش برای یزید بیعت بگیرد. اما امام (ع) با آنکه از نظر نظامی در بدترین موقعیت قرار داشت، با شجاعت و سربلندی در جواب فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«لا أجیبُ ابن زیاد بذالك ابدأ فهل هو الا الموت فمرحبا به»^{۴۸}؛

هرگز این خواسته ابن زیاد را برآورده نمی‌کنم و در این صورت مگر غیر از این است که کشته شوم، پس خوشا چنین مرگی.

۱۴. در شب عاشورا و هنگامی که وقوع جنگ بین سپاه کوچک امام (ع) و لشکر عظیم کوفه حتمی شد که قطعاً سرنوشتی جز شهادت حسین (ع) و همه یارانش نداشت، امام (ع) در حالی که به یاری تک تک اصحاب و خویشان خود نیاز داشت، اوج عزت و کرامت خود را به نمایش گذاشت و ثابت کرد که جز به خدا به هیچ امر دیگری اتکا ندارد. امام (ع) در این شب خطاب به خویشان و اصحاب خود کرده و بیعت خود را از آنها برداشته و از آنها می‌خواهد تا از سیاهی شب بهره جسته و از میدان معرکه بگریزند. زیرا دشمنان تنها امام (ع) را خواسته و در صورت ظفر بر او، از دیگران غافل خواهند شد.^{۴۹} که البته اصحاب و خویشان نیز عزت و کرامت خود را نشان داده و هیچ یک از آنها صحنه معرکه را ترک نمی‌کنند.



۱۵. در همین شب، امام(ع)، برای آنکه عزت اهل بیت (ع) بعد از شهادتش خدشه دار نگردد، رو به خواهرش زینب کرده و با سوگند از او می‌خواهد که پس از شهادت امام(ع)، پیراهن ندرد، صورت نخرشد و نوحه‌های محتوی ذلت نسراید.^{۵۰}

● عزت حسینی در روز عاشورا

شاید بتوان گفت که اگر بخواهیم تجلی و مظهر کامل صفت عزت الهی را در روی زمین مشاهده نماییم، چاره‌ای جز آن نداشته باشیم که آن را در حسین(ع) و آن هم در روز عاشورا مشاهده کنیم.

در این روز امام(ع) با نیروی اندک خود چنان در مقابل سپاه تا دندان مسلحی که فقط تعداد نفرات آن صدها برابر نیروی آن حضرت(ع) بود ایستادگی کرده و سخن می‌گوید که تو گویی دو سپاه، با هم برابر می‌باشند. در آغاز امام با روحیه‌ای بلند، سپاه کوچک خود را همانند یک ارتش عظیم آرایش نظامی داد و برای آن (قلب و) میمنه و میسره تعیین کرد.^{۵۱} و شعار «یا محمد» را بر خود و سپاهیان بر می‌گزیند.^{۵۲}

در حالی که شب قبل دستور داده بود تا خندقی بر دور سپاه خود حفر کنند تا تنها نگرانیشان از یک طرف باشد و به راحتی بتوانند با دشمن از یک سو بجنگند، بدون آنکه نگران خیمه‌های حرم باشند.^{۵۳} و در این روز امام(ع) دستور داد تا آتشی در خندق بیفکنند تا دشمن نتواند به خیمه‌ها دسترس پیدا کند.^{۵۴}

هنگامی که دو سپاه مقابل هم صف‌آرایی کردند و امام(ع) و یارانش سپاه عظیم و دشمن را مشاهده کردند، بی آنکه خم به ابرو بیاورد، دست به آسمان بلند کرد، و با پشتوانه اصلی خود چنین مناجات کرد:

«اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة، کم من هم یرضع فیہ القواد و تقل فیہ الحيلة و یخذل فیہ الصدیق و یشمت فیہ العدو انزلته بک و شکوته الیک رغبة منی عمن سواک ففر جته و کشفته فانت ولی کل نعمة و صاحب کل حسنة و منتهی کل رغبة»^{۵۵}؛

بار خدا! تو پشتیبان من در هر اندوه و امید من در هر گرفتاری هستی و تو در هر مشکلی که برای من پیش آمد، پشتیبان و یاریگر من می‌باشی. چه فراوان گرفتاری که در آن قلب‌ها می‌لرزد و چاره‌ها رخ بر می‌بندد و دوست خوار می‌کند و دشمن شماتت می‌نماید، اما من چون تنها تو را داشتم به تو پناه آورده و از آنها به تو شکایت کردم و تو آن گرفتاری را برطرف کردی. پس تو صاحب نعمت و نیکویی و سرانجام هر امیدی هستی.



در همین هنگام شقی ترین افراد دشمن یعنی شمر بن ذی الجوشن به سپاه امام (ع) نزدیک شده و بنای فحاشی را می گذارد، مسلم بن عوسجه که تیراندازی ماهر است از امام (ع) می خواهد که به او اجازه دهد تا شمر را با تیر خود از پای در آورد، اما امام (ع) بزرگوارانه خطاب به مسلم می گوید:

«او را هدف قرار نده، زیرا من دوست ندارم که آغاز کننده جنگ باشم.»^{۵۶}

آنگاه امام (ع) برای اتمام حجت به نزد سپاه دشمن رفته و در ضمن سخنان روشنگر خود با اشاره به درخواست عبیدالله بن زیاد از او، این چنین عزت خود را به نمایش می گذارد:

«الان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلّة و الذلّة و هیهات منا الذلّة، یأبی الله ذالک لنا و رسولہ و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیّة و نفوس ائیة من ان نوثر طاعة اللّثام علی مصارع الکرام، الا وانی زاحف بهذه الاسرة مع قلّة العدد و خذلان الناصر»^{۵۷}

«آگاه باشید که زنا زاده پسر زنا زاده (ابن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر ساخته است یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم یا لباس ذلت پوشم (با یزید بیعت کنم) ولی ذلت از ما بسیار دور است و خدا و رسول خدا و مؤمنان و پرورده شدگان دامن های پاک و افراد با حمیّت و مردان با غیرت چنین کاری را بر ما نمی پسندند که ذلت اطاعت از پستان را بر کشته شدن همانند کریمان و بلندان ترجیح دهیم. بدانید من با آنکه یار و یاورم کم است با شما می جنگم.»

و پس از آنکه قیس بن اشعث یکی از سرداران سپاه عمر بن سعد از او می خواهد که به حکم پسر عمویش (یزید) سر بنهد و به او امید می دهد که یزید با او رفتار ناشایستی نخواهد داشت، امام برآشفته و قاطعانه می گوید:

«لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر (اقرّ) فرار (قرار) العبید»^{۵۸}

نه به خدا سوگند! من دست خواری به شما نمی دهم و مانند بردگان فرار نمی کنم (اقرار به گناه خود نمی کنم).

و در این هنگام عمر بن سعد تیری به جانب سپاه امام (ع) افکنده و دستور حمله می دهد و امام (ع) نیز با شجاعت تمام روبه سپاه خود کرده و چنین فرمان می دهد:

«قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بدّ منه فان السهام رسل القوم الیکم»^{۵۹}؛

خداوند شما را رحمت کند، به پاخیزید و به سوی مرگی که چاره ای جز آن نیست بشتابید که این تیرها فرستادگان این گروهند که شما را به جنگ می خوانند. و در بحبوحه نبرد، در حالی که هر چه آتش نبرد بیشتر فروزان می گردد، چهره امام و یارانش نورانی تر و برافروخته تر می شود و اطمینان نفس و آرامش قلب و دل آنها بیشتر می گردد، امام (ع) رو به یارانش کرده و چنین آنها را به پایداری تشویق می کند:



«صبراً بنی الکرام فما الموت الا قنطرة تعبریکم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة»^{۶۰}؛

ای فرزندان کریمان و بزرگواران، پایداری کنید که مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و تنگی به بهشت‌های گسترده و نعمت‌های ابدی عبور می‌دهد.

اشعار و رجزهای امام حسین (ع) در روز عاشورا بخش دیگری است که به خوبی عزت و کرامت آن بزرگوار را به نمایش گذاشته و آن را جاودان می‌سازد. در این رجزها گاهی امام (ع) با آهنگی سنگین به خاندان خود افتخار نموده، و چنین می‌سراید:

«انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخراً حین افخر
و جدی رسول الله اکرم من ماضی و نحن سراج الله فی الارض نزه
و فاطمة ای من سلالة احمد و عمی يدعی ذوالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر»^{۶۱}،
من پسر علی آن پاک مرد از خاندان هاشم هستم و همین افتخار در هنگام فخر ورزی مرا کفایت می‌کند.

جدم پیامبر خدا یعنی بزرگوارترین مردمان است و ما روشنایی خداوند در روی زمین هستیم که نور افشانی می‌کنیم.

مادرم فاطمه از نسل احمد است. و عمویم جعفر است که او را ذوالجناحین خوانده‌اند. در خاندان ما کتاب راستین خداوند نازل شد و در خاندان ما همیشه هدایت و وحی زبانزد بوده است.

و گاهی ناسپاسی و جنایات گروه مقابل را یاد آور شده.^{۶۲} و در هنگامی بی وفایی دنیا را در اشعار خود متذکر می‌گردد.^{۶۳}

و در هنگام حمله به میمنه و میسرۀ دشمن خود را چنین معرفی می‌کند:

«انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی
احمى عیالات ابی امضی علی دین النبی (ص)»^{۶۴}

من حسین بن علی هستم، سوگند خورده‌ام که عقب نشینی نکنم و روی برنگردانم، من از خاندان پدرم حمایت کرده و بر دین پیامبر خدا (ص) پایدارم.

و در زمانی که تعداد زیادی از لشکریان مقابل را به هلاکت رسانیده، بر خود می‌بالد و چنین می‌سراید:



«القتل اولى من ركوب العار و العار اولى من دخول النار»^{۶۵}

کشته شدن بر پذیرفتن ننگ برتری دارد و ننگ بر ورود در آتش (جهنم) برتر است.

در مقابل این مجسمه عزت، دشمن که تاکنون در مواقع فراوان ذلت و خواری خود را نشان داده، در واپسین لحظات زندگانی امام(ع)، این نمایش را در حد پایین‌ترین درجه ذالت به انجام می‌رساند، و در مقابل چشمان تیزیین و غیرتمند امام رو به سوی خیمه‌های حرم می‌آورد، در این هنگام امام(ع) که خستگی نبرد در مقابل سپاه عظیم دشمن را در مقابل این ذالت به فراموشی سپرده، روبه‌سوی آنها آورده و فریاد بر می‌آورد،

«ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عرباً کما تزعمون»؛
«وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد ترسان نیستید، پس لااقل در دنیای خود آزاد مرد باشید. اگر چنانچه خود گمان می‌کنید عرب هستید، به اصل و حسب خود برگردید.

با شنیدن این فریاد شمر سر برگرداند، و گفت:

«ای پسر فاطمه چه می‌گویی؟»

و امام(ع) ادامه داد:

«انی اقول اقاتلکم و تقاتلوننی و النساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاکم و جهالکم و طغاکم من التعرض لحرمی ما دمت حياً»^{۶۶} می‌گویم من با شما جنگ می‌کنم و شما با من می‌جنگید و زنان هیچ گناهی ندارند. تا من زنده هستم نگذارید سرکشان و نادانان و طاغیان شما به حرم من تعرض کنند.»



دشمن از این غیرت و عزت حسینی به خوبی آگاه است و ذالت و ذلت خود را تا جایی می‌رساند که از این خصیصه الهی حسین(ع) سوء استفاده می‌کند. در بحبوحه نبرد عاشورا در حالی که تشنگی به حضرت(ع) فشار آورده آن رادمرد صفوف سهمگین دشمن را می‌شکافد و خود را به نهر فرات می‌رساند و در حالی که آب در دستان خود کرده تا به دهان ببرد، ناگاه ذیلی از سپاه دشمن فریاد بر می‌آورد که ای حسین(ع) تو از نوشیدن آب لذت می‌بری در حالی که حرمت مورد حمله دشمن قرار گرفته است.

حسین(ع) با شنیدن این خبر دروغین بیتاب می‌شود و آب را ریخته و با سرعت به سمت حرم می‌رود و آنجا را سالم از تعرض دشمن می‌بیند.^{۶۷}

و در آخرین لحظات حیات امام(ع)، هر چه به لحظه شهادت و لقای یار نزدیک‌تر شده،

چهره‌اش نورانی تر گشته و قلبش آرامش بیشتر گرفته تا آنجا که حمید بن مسلم گزارشگر واقعه که از سپاه دشمن می‌باشد، جمله تاریخی خود را این چنین بر زبان می‌آورد:

«فوالله ما رأيت مكثوراً [مكسوراً خ ل] قطّ قد قتل ولده و اهل بيته و اصحابه اربط جأشاً و لا امضى جنانا منه، ان كانت الرجالة لتشد عليه فيشد عليها بسيفه فينشق عن يمينه و عن شماله انكشاف المعزى اذا شد فيها الذئب»؛^{۶۸}

سوگند به خداوند هیچ مغلوبی (کسی که دشمن از هر سو احاطه کرده است) را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش کشته شده باشند، ندیدم که او (با آن همه مصیبت و گرفتاری باز هم) هرگاه پیادگان سپاه دشمن بر او حمله‌ور می‌شدند، شمشیر می‌کشید و آنها را مانند گله گوسفند که گرگ بر آنها حمله کرده باشند، از راست و چپ متفرق می‌ساخت.

و سرانجام هنگام وصل فرا رسید و این عزیز با عزت بخش خود خلوت کرده و چشم از همه ماسوا برگرفت و چنین به درگاه خداوند مناجات می‌کند:

«صبراً على قضائك يا رب لا اله سواك يا غياث المستغيثين مالي، رب سواك و لا معبود غيرك، صبراً على حكمك يا غياث من لا غياث له...»؛^{۶۹}
خداوند! بر قضای تو پایداری می‌کنم که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد، ای فریادرس کمک خواهان من هیچ پروردگار و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو ای فریادرس بی‌فریادسان صبر می‌کنم...»

□ ۳. اطرافیان امام حسین(ع) و عزّت

چنانچه اشاره شد، پرتو عزت حسینی چنان نورافشان بود که اطرافیان آن حضرت(ع) را نیز روشنائی بخشید و باعث شد تا تاریخ شاهد صحنه‌های به یادماندنی از عزت اطرافیان آن حضرت نیز باشد.

گرچه مطالعه رفتار آن بزرگان در نهضت حسینی سراسر شور و حماسه و عزت است، اما در اینجا بحث را مختصر کرده و تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

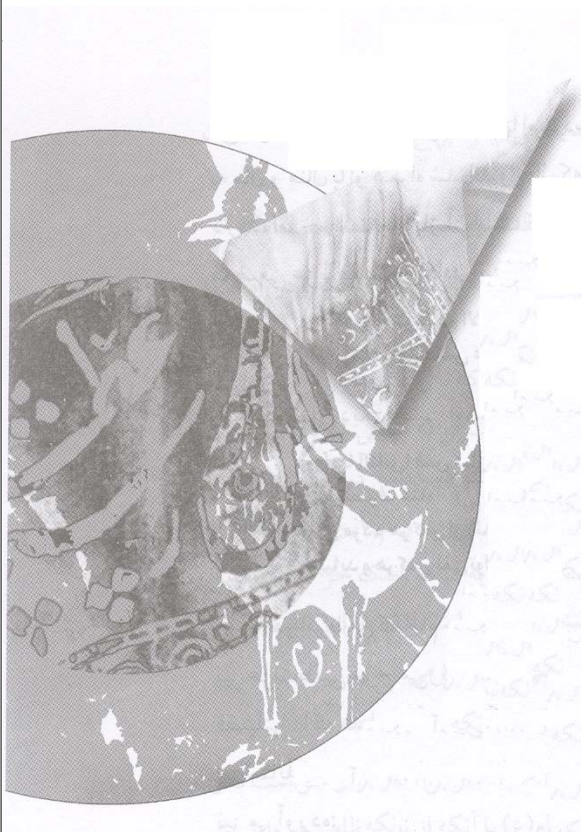
● الف. عزت خاندان امام حسین(ع)

۱. هنگامی که امام(ع) خبر شهادت مسلم بن عقیل را در کوفه دریافت کرد برای آنکه نظر اصحاب خود و به ویژه فرزندان عقیل را بداند. روبه آنها کرده و فرمود: نظر شما چیست؟ مسلم کشته شده است.

بنی عقیل با قاطعیت تمام خطاب به امام(ع) گفتند:

«به خداوند سوگند! ما بر نمی‌گردیم تا انتقام خون مسلم را بگیریم و یا آنکه به آن چه او به





آن نایل شد، نایل شویم.»

امام(ع) که خود قصد قطعی برای ادامه مسیر داشت، فرمود: «ولا خیر فی العیش بعد هؤلاء».^{۷۰}
بعد از اینان خیری در زندگانی نیست.
و دستور ادامه مسیر را داد.

۲. در منزل ثعلبیه امام حسین(ع) خوابی دید که تعبیر آن خبر شهادت کاروانیان بود. امام(ع) (از شوق) به گریه افتاد، فرزندش علی(ع) که این صحنه را می دید وقتی از علت گریه آگاه شد، از پدر پرسید: «أولئکنا علی الحق؟»

آیا ما بر حق نیستیم؟

و وقتی پدر جواب مثبت داد، علی گفت:

«إذا لا نبالی بالموت».

در این صورت از مرگ باکی نخواهیم داشت.

و امام(ع) او را دعای خیر کرد.^{۷۱}

۳. شمر که با ام البنین، مادر حضرت عباس(ع) هم قبیله بود، برای فرزندان او از ابن زیاد امان نامه گرفته بود. عصر روز تاسوعا این امان نامه را بر آنها عرضه کرد، اما آن جوانمردان بر آشفته و خطاب به او گفتند:

«خدا تو و امان نامه ات را لعنت کند، آیا به ما امان می دهی در حالی که فرزند رسول خدا(ص) در امان نباشد؟»^{۷۲}

و بدین ترتیب با قاطعیت و عزت تمام این امان نامه را رد کردند.

● ب. عزت اصحاب امام حسین(ع)

اوج عزت اصحاب و خویشان امام(ع) را باید در



شب عاشورا مشاهده کنیم، هنگامی که امام(ع) از آنها می‌خواهد تا با استفاده از تاریکی شب او را با دشمن تنها گذاشته و جان خود را دریابند، همگی آنها یک‌صدا وفاداری خود را در یاری آن حضرت(ع) ابراز می‌دارند.

سخنان آن بزرگواران در این مجلس اوج شکوه و عزت عاشورائیان را نشان می‌دهد. گرچه در همه آن سخنان که در کتب تاریخی نقل شده، گوشه‌ای از کرامت آنها هویدا می‌شود،^{۷۳} اما در اینجا تنها به ذکر سخنان زهیر بن قین اکتفا می‌کنیم که عرضه داشت:

«به خداوند سوگند! دوست می‌داشتم کشته شوم، دوباره زنده گردم و به همین کیفیت هزار مرتبه کشته شوم و زنده گردم و خداوند متعال بدین وسیله تو و جوانان اهل بیت را از آسیب دشمنان ننگه‌داری کند.»^{۷۴}

آری در این هنگام است که صدق کلام امام(ع) بیشتر هویدا می‌شود که فرمود:

«فانی لا اعلم اصحاباً اولی (اوفی) و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابرّ و لا اوصل من اهل بیتی»^{۷۵}

من یارانی بهتر (باوفاتر) و نیکوتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی از خاندان خود نیکوکارتر که حق خویشاوندی را بهتر ادا کنند، نمی‌شناسم.

و همین‌ها بودند که در روز عاشورا با شکوه‌ترین صحنه‌ها را به نمایش گذاشتند. چنانچه درباره آنها چنین گفته شد، که همگی از همدیگر برای کشته شدن در راه یاری امام خود سبقت می‌گرفتند. آنانکه خود را مصداق این شعر شاعر عربی جلوه داده بودند که چنین سروده بود:

«قَوْمٌ إِذَا نَدَوْا لِدَفْعِ مَلَمَّةٍ وَ الْخِيلَ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَ مَكْرَدَسٍ
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرْعِ فَاقْبَلُوا يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْإِنْفَسِ؛

آنان گروهی هستند که در حالی که دشمن نیزه در دست و با آرایش نظامی در مقابل آنها صف آرایی کرده بود از آنان برای دفع گرفتاری کمک خواسته می‌شد، آنان قلب‌های خود را بر روی زره‌ها می‌پوشیدند و در راه از دست دادن جان‌های خود می‌شتافتند.^{۷۶}

سخنان، خطبه‌ها، اشعار و رجزهای اینان در روز عاشورا نیز بهترین گواه عزت‌طلبی آنهاست، رجزهایی که در وصف شجاعت خود، حق‌خواهی، عزت‌طلبی آرزوی شهادت و دست برداشتن از یاری امام خود تا پای جان سروده شده است که خوشبختانه بیشتر آنها در منابع ضبط گشته است.^{۷۷}



● ج. عزت زنان کربلایی

زنان حاضر در واقعه نیز گوشه‌ای دیگر از عزت‌طلبی را در روز عاشورا به نمایش گذاشتند که در این مورد علاوه بر زنان اهل بیت (ع) می‌توانیم ماجرای ام‌وهب مادر وهب بن جناح کلبی را شاهد بیاوریم که با شجاعت تمام فرزندش را به جهاد در راه امام (ع) تا کشته شدن سفارش نمود.

هم‌چنین همسر او صحنه‌ای دیگر از عزت‌طلبی را رقم زد و آن اینکه بعد از مشاهده جراحات شوهرش عمودی را برداشته و با حمله به دشمن به تشویق شوهرش پرداخت.^{۷۸} شکوه و عظمت عاشورا با عمل سعید بن عبدالله حنفی رنگ دیگری به خود گرفت. زیرا او بود که خود را سپر بلای امام (ع) کرد تا امام (ع) در صحنه نبرد برای آخرین بار نماز به جا آورد و با معبود خویش راز و نیاز کند. و هنگامی که نماز امام (ع) به پایان رسید، سعید به وصل یار رسید و جان به جانان تسلیم کرد.^{۷۹}

● د. اسیران عزیز، پیام آوران عزت حسینی

پس از شهادت امام حسین (ع) عهده‌داری رساندن پیام عزت‌طلبی نهضت حسینی به دوش اسیران کربلا افتاد که آنان همچون شیران در زنجیر علاوه بر آنکه خود لحظه‌ای در پیش دشمن تا دندان مسلح و به ظاهر پیروز کوچکترین نشانه ذلتی را بروز ندادند، بلکه توانستند با سخن و رفتار خود به عزت حسینی در زمان و مکان امتداد بخشند و باعث شدند تا پیام عزت حسینی در کربلا دفن نشده و شهرهایی چون کوفه و شام را در نوردد و بدین ترتیب سرتاسر جهان اسلام آن زمان را تحت پوشش خود قرار دهد.

آری این زینب بود که فرمان برادر مبنی بر بی‌تابی نکردن در فراق عزیزان را^{۸۰} کاملاً مورد توجه قرار داد و توانست محور آرامش زنان و کودکان حرم اهل بیت (ع) باشد.

و هم او بود که در مجلس با فرّ و شکوه ظاهری عبیدالله بن زیاد نه‌راسید و حماسه‌ای دیگر آفرید و با گفتن «انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر»^{۸۱} (تنها فاسق است که مفتضح می‌شود و بدکاره است که دروغ می‌گوید - کنایه از ابن زیاد -). خشم او را به اوج رسانید. و در همین مجلس بود که زینب سخن تاریخی خود را به زبان آورد و آن اینکه:

«ما رأیت الا جمیلاً»^{۸۲}

در سرتاسر صحنه کربلا جز زیبایی از معبود خود ندیدم.



و هموست که در مجلس یزید که به اصطلاح خلافت مسلمانان را بر عهده داشت، و مجلس باشکوه به مناسبت پیروزی اش بر قوی ترین دشمن خود آراسته بود، عزت و حماسه را به اوج رسانیده و با خطاب «یا ابن الطلقاء» (ای پسر آزادشدگان) که یادآور ننگ ابدی یزید و پدرانش می باشد، او را مخاطب قرار داده و با یادآوری عزت آل البيت (ع) و به ویژه امام حسین (ع) با این سخنان توفنده ذلت او را به رخس می کشد:

«فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها و هل رأیک الا فند و ایامک الا عدد و جمعک الا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله على الظالمین فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لاخرنا بالشهادة و الرحمة...»^{۸۳}؛

یزید! هر آنچه خواهی مکر و فریب و سعی خود را به کارگیر ولی بدان که هر چه تلاش و مکر به کارگیری، باز هرگز توان آن را نداری که یاد نیکوی ما را از یادها بیرون ببری، تو هرگز قدرت آن را نداری که وحی ما را نابود و ذکر ما را خاموش سازی و به عمق فضیلت ما دسترسی پیدا کنی و هرگز نخواهی توانست ننگ این عملی که انجام دادی از بین ببری، رأی و نظرت رو به نابودی است و روزگارت جز چند روز نیست و جمعیت اطرافت متفرق خواهند شد. (یادآور) روزی راکه منادی ندا می دهد، آگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمان است. پس سپاس خدایی راکه پرورگار عالمیان است همو که اولین ما را با سعادت و مغفرت و آخرین ما را با شهادت و رحمت سرافراز کرد....

و این علی بن الحسین (ع) بود که صحنه های دیگری از عزت حسینی را به نمایش گذاشت و با آنکه اسیری در بند بود، همچو شیر خروشید و نشان داد که خون غیرتمند و عزیز پدر در رگ های او جریان دارد.

همو بود که در مجلس ابن زیاد که سعی داشت کشته شدن امام حسین (ع) را به خداوند نسبت دهد، با شجاعت ایستاد و ثابت کرد که این مردمان نابخرد بودند که پدرش را به شهادت رسانیدند^{۸۴} و خشم ابن زیاد را تا آنجا برانگیخت که دستور قتل او را صادر کرد و این زینب (س) بود که با گفتن «ان کنت مؤمنا ان قتلتنی معه»^{۸۵}؛

تو را اگر به خداوند ایمان داری، سوگند می دهم که اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش باعث نجات او شد.

و همو بود که در مجلس یزید که شامیان جرأت ابراز کوچکترین مخالفت را با او ندارند، شجاعانه بر روی چوب ها (اعواد کنایه از منبر) رفته و با افتخار، عزت خود و خاندانش را یادآور شده و می گوید:

«ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی، ایها الناس انا ابن



مكة و منى و زمزم و الصفا، انا ابن خیر من حج و طاف و سعی و ثبی....»^{۸۶}
ای مردمان! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و کسی که مرا نمی‌شناسد بداند که حسب و نسب من چنین است، من پسر مکه و منی و زمزم و صفا هستم، من پسر بهترین مردمان هستم که حج به جا آورد....

و هموست که با بلند شدن صدای مؤذن به «اشهد ان محمد رسول الله» یزید را مورد خطاب قرار داده و شجاعانه می‌پرسد: یزید! محمد جد توست یا جد من، اگر بگویی که جد توست که دروغ گفته و کفر ورزیده‌ای و اگر گمان داری که جد من است، پس چرا خاندان او را کشتی؟^{۸۷}

□ ۴. اصل عزت، مقیاسی برای نقد گزارش‌های نهضت حسینی

اگر کسی حسین(ع) را از طریق منابع متقدم و معتبر شناخته باشد و بخواهد شناخت خود را از راه مطالعه منابع و نوشته‌های متأخر به دست آورد، متأسفانه عنصری را که در بخش عمده این منابع در سیره آن بزرگوار مفقود می‌بیند، عنصر عزت است، به گونه‌ای که با مقایسه این عنصر در منابع معتبر و غیر معتبر این نتیجه به دست می‌آید که در میان تحریفات نهضت حسینی، بیشترین سهم از آن این عنصر گشته و تا ۱۸۰ درجه دچار دگرگونی شده است و در بعضی از موارد به ضد خود یعنی ذلت تبدیل شده است. متأسفانه عمده منبع مطالعاتی مبلغان و مداحان حسینی را که بیشتر آنها هدفی جز رضای خداوند و تعظیم شعائر اسلامی و شیعی ندارند، همین منابع متأخر و غیر معتبر تشکیل داده و از این رو در مجالس با شکوه و پرشور حسینی که بیشتر شرکت کنندگان آن را جوانان شیعی غیرتمند و پرشور تشکیل می‌دهند و طبیعتاً کمترین توقع آنها شنیدن مطالبی درباره مظهریت حسین(ع) برای غیرت و عزت الهی است کمترین موضوعی که درباره آن سخن گفته می‌شود، همین غیرت و عزت حسینی است. علت این امر آن است که با بیرون کشیده شدن حسین(ع) از میان کتب تاریخی و راه یافتن او به محافل مردمی از دیرباز و به ویژه در قرون متأخر، به جای آنکه مبلغان نهضت حسینی سعی در بالا بردن سطح آگاهی مردم برای شناخت ابعاد مختلف این نهضت نمایند، هم و تلاش خود را بر تحریک احساسات و عواطف آنها نهاده و گریه را اصل اصیل و هدف والا در مجالس حسینی به شمار آورده و برای رسیدن به آن، خود را مجاز به نقل از هر منبع دیدند و بدین ترتیب به جای آنکه عزت حسینی محور مجالس قرار گیرد، اصل رقت می‌اندارد معرکه شد که برای رسیدن به آن در بسیاری از موارد چاره‌ای جز عبور از



ذلت ندیدند. بدین گونه که برای رسیدن به رقیق کردن قلوب مردمان و گریاندن آنها مطالبی را نقل کنند که مضمونی جز ارائه چهره‌ای ذلیلانه از امام حسین(ع)، عاشورا، اسرای کربلا و اهل بیت عصمت(ع) ندارد.

به عنوان مثال، مطالعه منابع معتبر ما را به این نتیجه می‌رساند که مسأله عطش و تشنگی کربلاییان کمترین نقش را در عاشورا در رفتار آن بزرگواران عزیز ایفا کرده است، در حالی که این مسأله در اینگونه مجالس تمامی ابعاد این نهضت را تحت الشعاع قرار داده و حتی باعث لوث شدن این نهضت شده است. زیرا در اینگونه مجالس حسین(ع) آن مظهر عزت را مشاهده می‌کنیم که تا آخرین لحظات حیات و حتی در زیر شمشیر شمر از عطش خود می‌نالد و از قاتل خود می‌خواهد که لااقل او را سیراب نموده و سپس به شهادت برساند و قاتل با درخواست امام(ع) او را به مسخره می‌گیرد و می‌گوید: صبر کن تا پدرت از حوض کوثر تو را سیراب کند.^{۸۸}

گاهی فرزند کوچک و شیر خواره‌اش را در مقابل لشکر دشمن آورده، و از آن اراذل برای او درخواست آب می‌نماید^{۸۹} و گاهی از میانه میدان فریاد فرزند بزرگش را می‌شنود که در بحبوحه نبرد از تشنگی می‌نالد و از همانجا از پدر درخواست آب می‌کند و پدر را به گریه می‌اندازد.^{۹۰}

و گاهی از درون خیمه‌ها فریاد العطش پرده نشینان حسینی را به آسمان می‌رسانند^{۹۱} و هنگامی که قبری برای آن حضرت(ع) توسط فرزندش امام سجاد(ع) تعبیه می‌کنند، از زبان فرزند این پدر بزرگوار و عزیز را که از همه چیز خود در راه خدایش گذشت، این چنین معرفی می‌کنند که او بر روی قبر برای شناساندن پدرش چنین نوشت:

«هذا قبر الحسين(ع) الذي قتلوه عطشاناً»^{۹۲}.

سپس همگام با محوریت عطش و در راستای آن به سراغ الفاظی رفتند که هر چه بیشتر اشک مردمان را در آورد، الفاظ و واژه‌هایی که در منابع معتبر کمتر می‌توان از آنها ردپایی پیدا کرد که از این دست، می‌توان واژه‌هایی چون غریب، محروم، مغموم را مثال زد و کار را به جایی می‌رسانند که در مکالمه رأس شریف امام حسین(ع) با راهب دیرانی پس از شهادتش این سخنان را برای زبان آن رأس جعل می‌کنند که در هنگام معرفی خود فرمود:

«انا المظلوم، انا المهموم، انا الذي من الماء مُنِعْتُ، انا الذي من الاهل و الاوطان بعدت... انا عطشان كربلا، انا ظمآن كربلا، انا وحيد كربلا، انا سليب كربلا، انا الذي خذلوني



در این میدان کمتر دانشمندی همانند میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان و شهید مطهری در تحریفات عاشورا را می‌یابیم که از انگ و تهمت نه‌راسیده و صریحاً به بیان مجالس مطلوب حسینی (ع) و فاصله آن با مجالس موجود بپردازند که البته همین‌ها نیز هزینه سنگینی را برای گفته‌های خود متحمل شدند تا جایی که در بعضی از نقاط تا مرز تکفیر این بزرگان پیش رفتند و حتی بعضی از دانشمندان شیعه را وادار می‌سازد تا در نقد سخنان روشنگرانه آنان و به قصد دفاع از حسین (ع) اقدام به نوشتن نمایند.^{۹۴}

و همین مسایل است که تلاش آن بزرگواران روشنگر را ابتر گذاشته و کمتر کسی جرأت گام زدن در آن راه را می‌نماید.

نکته‌ای که در اینجا معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد آن است که حدیث سازی برای تحریک عواطف و احساسات گرچه ممکن است در کوتاه مدت مجالس را پر شور نماید، اما در دراز مدت و با مطرح شدن سؤال و پرسش برای قشر آگاه جامعه و نیافتن انتظارات این قشر از اینگونه مجالس و بیشتر شدن پرسش‌ها و شبهاتش پیرامون نهضت حسینی (ع) در اینگونه محافل، موجبات دلسردی آنها را فراهم آورده و گرچه ممکن است به جهت عظمت امام (ع) باز هم در این مجالس شرکت نمایند، اما شرکت آنان تنها صوری بوده و نه به قصد شناخت صورت می‌گیرد. علاوه بر آنکه راه یافتن اینگونه احادیث از زبان ذاکرین و واعظین در مکتوبات و عرضه آنها بر جهانیان، موجبات وهن شیعه، تشیع و امام حسین (ع) را در اذهان آنان فراهم می‌آورد و در دراز مدت موجبات بدبینی به کل منابع مکتوب شیعه را باعث می‌شود. زیرا حدیث سازان به خیال خود و به قصد خدمت نا آگاهانه و به علت عدم احاطه بر جوانب مختلف سیره امام (ع) بسیاری از اصول و مبانی را نادیده گرفته و چهره‌ای مخدوش از امام (ع) ارائه می‌کنند و خود را مصداق کامل ضرب‌المثل فارسی «کور کردن چشم برای سرمه کشیدن آن» می‌سازند. و کار را تا آنجا می‌رسانند که موجبات معرفی شدن شیعه به عنوان «بیت کذب» را فراهم می‌سازند.^{۹۵}

تلاش ما در بخش‌های پیشین مقاله بر آن بود که با اثبات اصل عزت در نهضت حسینی از آغاز تا پس از شهادت و ارائه نمونه‌های فراوانی از آن، آن را به عنوان یک اصل قطعی و انکارناپذیر در سیره آن بزرگوار به حساب آورده و از آن به عنوان مقیاس و ملاکی برای شناخت روایات و گزارش‌های دروغین از راستین بهره‌گیریم و به اصطلاح به نقد محتوایی



اینگونه روایات بپردازیم.

به اعتقاد ما این اصل در نهضت حسینی می‌تواند در ردیف اصول کلامی شیعه همانند عصمت پیامبر (ص) و امام (ع) قرار گیرد که دانشمندان با مسلم گرفتن آن به نقد محتوایی روایات مخالف با آن همچون روایات سهو نبی (ص) و امام (ع) پرداخته و انتساب آنها را به امام (ع) رد می‌نمایند، هر چند از نظر سندی در درجه بالایی از صحت و اتقان باشد که خوشبختانه با بررسی سندی همه روایات این چنینی در می‌یابیم که همه آنها روایاتی بدون سند معتبر و مستند می‌باشند و بسیاری از آنان از هفت قرن پس از واقعه تا زمان معاصر ساخته شده‌اند.

حال در اینجا به عنوان مثال به برخی از گزارش‌های مخالف با عزت پرداخته و آنها را نقد می‌نماییم:

● الف. پیشنهادات ذیلانۀ امام حسین (ع)

در برخی از گزارش‌ها چنین آمده که امام حسین (ع) پس از مذاکره با عمر بن سعد سه پیشنهاد مطرح کرد. اول آنکه اجازه دهند، امام (ع) به مبدأ خود برگردد و دوم آنکه به شام رفته، دست در دست یزید گذاشته تا خود هر چه صلاح می‌داند، انجام دهد. و سوم آنکه اجازه دهند امام (ع) به یکی از مرزهای مملکت اسلامی رفته و در آنجا همانند یک مسلمان عادی زندگی کند.^{۹۶}

از نقل ابو مخنف چنین استفاده می‌شود که این گزارش میان محدثان قرن دوم مشهور بوده است، اما خود وی بلافاصله پس از نقل این گزارش از قول یکی دیگر از محدثان به نام عبدالرحمن بن جندب چنین نقل می‌کند که عقبه بن سمعان، غلام رباب، همسر امام حسین (ع) که یکی از معدود بازماندگان عاشورا و ناقلان گزارش‌های کربلاست، به من چنین گفت که:

«من با حسین (ع) در طی مسیر مدینه به مکه و مکه به عراق همراه بودم و نه در این دو شهر و نه در مسیر تا هنگام شهادت از او جدا نگشتم و هر آنچه با دیگران سخن گفت، شنیدم. به خداوند سوگند که آنچه در میان مردم مشهور است که امام (ع) پیشنهاد قرار دادن دست در دست یزید و یا فرستاده شدن به مرزی از مرزها و مسلمانان را کرده، دروغ است، تنها سخنی که امام (ع) در این باره گفت، آن بود که: بگذارید تا من در این سرزمین وسیع و گسترده سیر کنم تا ببینیم سرنوشت مردم به کجا می‌انجامد.»^{۹۷}

ناگفته پیداست که گزارش اول با سیره امام حسین (ع)، کلمات او، و هدف او از قیام



ناسازگار است. و مواردی که در بخش قبل آورده شد، چه قبل از ملاقات با عمر بن سعد و چه بعد از آن، دلالت بر نادرستی روایت اول دارد. و احتمال ساختگی بودن به وسیله بنی امیه و انداختن آن در میان محدثان و مورخان اهل سنت در قرن دوم فراوان است.

احتمال دیگر درباره علت شهرت این روایت آن است که عمر بن سعد بعد از ملاقات با امام حسین (ع)، برای آنکه به خیال خود کار را به مصالحه بکشاند و دست در خون حسین (ع) نیالاید و حکومت ری را نیز از دست ندهد، از پیش خود چنین پیشنهاداتی را از زبان امام حسین (ع) مطرح کرد، و بعدها مورخان باور کرده‌اند که این پیشنهادات از جانب امام حسین (ع) مطرح شده است. شاهد این احتمال روایت بعدی ابو مخنف است که می‌گوید: حسین (ع) و عمر بن سعد سه یا چهار بار با هم ملاقات کردند و پس از آن عمر در نامه‌ای خطاب به عبیدالله بن زیاد چنین نگاشت:

«اما بعد! خداوند آتش جنگ را خاموش کرد، وحدت میان مسلمانان را برقرار ساخت و کار امت اسلام را رو به صلاح گذاشت.

این حسین است که به من پیشنهاد داده که یا به مبدأ خود بازگردد و یا او را به هر مرزی که خواستیم بفرستیم تا مانند یک مسلمان عادی در آنجا زندگی کند و یا آنکه به نزد امیرالمؤمنین یزید رفته و دست در دست او گذارد و او آنچه صلاح می‌داند، انجام دهد. و در این پیشنهادات خشنودی شما و صلاح امت می‌باشد.»

گویی ابن زیاد با خواندن نامه کاملاً باورش نشد که امام (ع) چنین پیشنهاداتی را داده باشد و بیشتر احتمال داد که عمر برای خیر خواهی خود چنین مواردی را مطرح کرده است. از این رو گفت:

این نامه مردی خیرخواه برای امیر خود و مهربان و دلسوز برای قومش می‌باشد.^{۹۸} خوشبختانه این گزارش با این کیفیت در منابع شیعی جای خود را باز نکرد. اما گزارشی شبیه آن و حتی کمی مسخره‌تر در این منابع نقل شده که علاوه بر عدم امکان عادی آن، بیشتر عزت حسینی را زیر سؤال می‌برد و آن اینکه:

«به نقل از شاهدان واقعه چنین نقل شده که امام حسین (ع) در روز عاشورا و پس از آنکه همه اصحاب و اهل بیت (ع) خود را از دست داده به سمت عمر بن سعد رفته و از او خواهش می‌کند که یکی از این سه کار را از من بپذیری: اول آنکه مرا رها کن تا به مدینه حرم جدم رسول خدا (ص) بازگردم.



عمر بن سعد (متکبرانه) جواب داد: چنین چیزی برای من امکان ندارد.

امام (ع) خواسته دوم را چنین مطرح کرد:

«اسقونی شربة من الماء فقد نشفت كبدي من الظماء؛

جرعه‌ای آب به من بنوشانید که جگرم از تشنگی خشک شده است.

عمر جواب داد: این هم امکان ندارد.

و امام (ع) خواسته سوم خود را این چنین مطرح کرد:

پس اگر تصمیم گرفته‌اید که قطعاً مرا بکشید، یکی یکی به جنگ من بیایید. و عمر این

خواسته سوم را قبول کرد.^{۹۹}

کهن‌ترین نوشته‌ای که این گزارش در آن دیده شده است، کتاب المنتخب طریحی (متوفی ۱۰۸۵ق) است که بعدها کتب دیگری همچون اسرار الشهادات دربندی (۱۲۸۵ق) آن را از او نقل کرده و نقل‌های مختلف دیگر را نیز ضمیمه نموده‌اند.

از کتاب «المنتخب» چنین بر می‌آید که مؤلف آن، روضه‌ها و سخنرانی‌های خود را در آن به گونه مجلس مجلس آورده است، بدون آنکه توجهی به اعتبار یا عدم اعتبار منقولات داشته باشد و نیز بدون آنکه برای نوشته‌های خود منبعی را ذکر نماید. چنانچه در همین مورد این روایت را مستقیماً از شاهدان واقعه نقل کرده است که بیش از ده قرن با آنها فاصله زمانی دارد.^{۱۰۰}

این کتاب به علت سبک خاص خود که همراه با اشعار سوزناک و روایات و گزارش‌های رقت‌انگیز و گریه آور بود به خوبی جای خود را در میان روضه خوانان و واعظان باز کرده و به عنوان یکی از منابع معتبر در آمد، چنانچه فاضل دربندی آن فقیه بزرگ نیز در کتاب اسرار الشهادات خود در بسیاری از موارد، گزارش‌های عجیب و غریب را از آن نقل می‌کند. و دیگران نیز این دو منبع را معتبر حساب کرده و به نقل آن می‌پردازند.

تعجب آور است که برخی عالمان بزرگوار شیعی چگونه راضی می‌شوند این گونه روایات ذلت بار را در کتب خود نقل کنند و حسین (ع) مظهر عزت را تا آنجا به زیر می‌کشند که حاضر می‌شود برای حفظ جان خود و یا رفع تشنگی‌اش، پس از آنکه همه اصحاب و خاندانش در راه او و هدفش جان خود را از دست داده‌اند، ذلیلانه به سمت عمر بن سعد رفته و این خواسته‌های ننگین را مطرح نماید و در نقطه مقابل عمر بن سعد با تکبر و تبختر دو خواسته اول و دوم را رد نموده و سپس منت نهاده و خواسته سومش را که دلالت بر



جوانمردی! آن جانی دارد بپذیرد.

آری این هم از همان دست روایات ساختگی است که خواسته است عطرش را محور همه وقایع عاشورا قرار داده و در راه گرفتن اشکی از مستمع خود امام خود را از اوج عزت به پایین آورد.

● ب. درخواست آب در آخرین لحظه زندگی

گزارش سوزناک‌تر از گزارش قبلی که اشک را از سنگ در می‌آورد آن است که: هنگامی که شمر برای بریدن سر امام(ع) بر روی سینه آن حضرت(ع) می‌نشیند امام(ع) با او به گفتگو می‌پردازد و سعی دارد تا او را از کشتن خود منصرف کند و وقتی موفق نمی‌شود، خطاب به او می‌گوید:

«اذا كان لابد من قتلى فاسقنى شربة من الماء»؛

اگر حتماً می‌خواهی مرا بکشی، پس جرعه‌ای آب به من بنوشان.

شمر قاطعانه جواب می‌دهد:

هرگز! هرگز! به خداوند سوگند تو آب را نخواهی چشید تا مرگ را بجوشی. و آنگاه با

مسخرگی ادامه می‌دهد:

ای پسر ابی تراب! آیا تو نیستی که گمان می‌کنی پدرت ساقی حوض کوثر است و هر که را دوست داشته باشد از آب سیراب می‌کند، پس صبر کن تا پدرت به تو آب بنوشاند!

پس از آن شمر شروع به قطع یکایک اعضای بدن امام(ع) می‌کند، و هر عضوی را که قطع می‌کند امام(ع) فریاد می‌کشد و ناله می‌کند. و در همان هنگام اشعاری می‌سراید و در آنها از شمر می‌خواهد که «بعد از قتل او به فرزند علیلش رحم کند».^{۱۰۱}

نویسنده این روایت را از مقتل غیر معتبر ابی مخنف^{۱۰۲} و نه مقتلی که بر اساس روایات طبری از ابی مخنف تهیه شده^{۱۰۳} نقل می‌کند که عدم اعتبار آن در میان همه دانشمندان شیعه معروف است اما متأسفانه به علت اشتغال آن بر بعضی از گزارش‌های رقت آور موجب اقبال بسیاری از مرثیه خوانان به آن شده و تا زمانی نزدیک به زمان معاصر فراوان مورد استفاده آنها قرار می‌گرفت.

از نظر محتوایی ناگفته پیداست که حسین عزیزی که طبق نقل روایات معتبر که به بخشی از آنها اشاره شد، در آخرین لحظات خود تنها رو به منشأ عزتش یعنی خداوند کرده و با





اوبه مناجات می پردازد، هرگز راضی نمی شود تا آن حدّ خود را پایین آورده که رو به مخلوق پستی زده و از او درخواست آب نماید و با عبارت توهین آمیز «علیل» از فرزندش یاد کند. و نتواند بر ضربه شمشیر صبر کرده و مانند کودکان در هنگام سختی، بزرگترهایش را صدا بزنند.

به راستی چگونه شیعه عزتمند حسین (ع) راضی به بر زبان راندن چنین سخنانی می شود؟

● ج. شکایت از کشته شدن

در گزارش امام (ع) را در آخرین لحظات حیات خود چنان ترسیم کرده که رفتگانش را به مدد می طلبد و از عطش و کم یآوری می نالد و از کشته شدنش گلایه می کند. کاری که هیچ عزیزی آن هم در مقابل آن دشمنان کینه توز انجام نمی دهد. عباراتی را که به آن حضرت در این لحظات نسبت داده اند، چنین است:

«واجداه! وامحمداه! وا اباالقاسماه! وا ابتاه! واعلیاه! واحسناه! واجعفراه واحمزناته! واعقیلاه! واعباساه! واغربتاه! واعطشاه! وا غوثاه! واقلة ناصراه! أقتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی و اذبح عطشاناً و ابی علی المرتضی و اترک مهتوگاً و امی فاطمة الزهراء...»^{۱۰۴}

جالب است که در این روایت که از مقتل غیر معتبر ابو مخنف نقل شده، امام (ع) عقیل را که ذیلاننه برادرش علی (ع) را ترک کرده و از معاویه درخواست کمک کرده در کنار شجاعان و حماسه سازانی همچون جعفر بن ابی طالب و حمزه قرار می دهد. به راستی کدام شجاع عرب و غیر عرب دیده شده است که در لحظات آخرین زندگانی خود جد و پدر و برادر و عمو و مادر را فریاد کند و مصیبت خود را به رخ آنها بکشد و از کشته شدن بنالد.

● د. مرا نکشید!

گزارش، امام حسین (ع) را در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه می ایستاند و خواهش امام (ع) را مبنی بر درخواست نکشتن خود مطرح می کند:

«اتقوا الله ربکم و لا تقتلونی فانه لا یحلّ لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی فانی ابن بنت نبیکم و جدتی خدیجة زوجة نبیکم و لعله قد بلغکم قول نبیکم الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة»^{۱۰۵}

مرحوم مجلسی این روایت را با این الفاظ از شخصی به نام محمد بن ابی طالب که در اعتبار نوشته هایش بحث فراوانی است نقل می کند که با عزت حسینی منافات کامل دارد.

بله اگر به جای لا تقتلون، لا تقاتلون (با من نجنگید) بود، روایت پذیرفتنی تر می شد. هم چنین نقل شیخ مفید که به جای این عبارت منافی عزت، عبارت زیر را آورده قابل پذیرش است:

«فانظروا هل يصلح لكم قتلی و انتهاک حرمتی؟»^{۱۰۶}
 بنگرید! آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما روا و مشروع است؟

● ه. ما را برگردان!

گفته شد که عزت خاندان حسینی (ع) ریشه در عزت آن بزرگوار دارد و آنها چه در زمان حیات امام (ع) و چه بعد از شهادت آن بزرگوار حافظ این عزت بودند. بنابراین گزارش هایی را که نشانگر نوعی ذلت در آنهاست باید با این اصل اصیل سنجید و آن را رد کرد. به عنوان مثال، در بعضی از نوشته ها چنین آمده که: در هنگامی که امام حسین (ع) به اطراف خود نگاه کرد و هفتاد و دو کشته از اصحاب و خاندانش را بر روی زمین دید اندوهناک شده و به طرف خیمه ها رفت و با خواهران و دختران خود وداع کرد. در همین هنگام سکینه دختر امام (ع) صدا زد: پدر تسلیم مرگ شده ای؟ پدر جواب داد: چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یآوری ندارد.

و در اینجا سکینه از پدر چنین تقاضا کرد: «یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا» ای پدر ما را به حرم پدر بزرگمان رسول خدا (ص) بازگردان پدر جواب داد: «لو ترک القطا لنام» یعنی اگر قطا مرغی سنگ خوار» به خود وا گذاشته می شد، می خوابید.^{۱۰۷} اصل این گزارش در کتاب منتخب طریحی آمده است که آن را همانند دیگر گزارش های خود بدون هیچگونه سندی نقل کرده است.

و منبع علامه مجلسی «بعض الكتب» است که احتمالاً منظور همین کتاب منتخب می باشد.^{۱۰۸} و کتاب های دیگر همچون اکسیر العبادات آن را مستقیماً از منتخب نقل کرده اند.^{۱۰۹}

در گزارش چنین آمده که امام (ع) پس از شهادت همه یارانش به قصد وداع به خیمه های حرم آمد و در آنجا زینب (س) پس از آنکه فهمید برادرش تسلیم مرگ شده از او چنین درخواست کرد: «یا اخی! ردنا الی حرم جدنا»؛ ای برادرم ما را به حرم جدمان بازگردان.



و امام(ع) چنین جواب داد:

«هرگز امکان ندارد و اگر من به خود وا گذاشته می شدم خود را در این مهلکه نمی انداختم و شما به زودی همانند بردگان در جلوی سوارگان کشانده می شوید و بدترین عذاب را متحمل خواهید شد.»

زینب(س) با شنیدن این سخنان گریه کرده و فریاد کشید:

«وا وحدتاه! واقلة ناصراه! واسوء منقلباه! واشؤم صباحاه!» و آنگاه پیراهن خود را درید و موهای خود را پریشان کرد و به سر و صورت خود زد. امام(ع) که چنین دید به او فرمود: دختر مرتضی! آرام باش که گریه های طولانی خواهی داشت.^{۱۱۰}

چنانچه می بینید در این گزارش بدون سند علاوه بر آنکه عزت زینب(س) زیر سؤال می رود، هدف امام(ع) نیز در معرض سؤال قرار می گیرد، زیرا امامی که آگاهانه و برای احیای امر به معروف و نهی از منکر و نرفتن زیر بار ظلم و ستم و بیعت یزید این مسیر را طی کرده گویی در آخرین لحظات پشیمان شده و می گوید: اگر کاری با من نداشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم (لو ترک ما القیت نفسی فی المهلکه) و در اینجا است که گزارش همه حرکت امام را به زیر سؤال برده و از آن با عنوان مهلکه تعبیر می کند؛ تعبیری که در هیچ گزارش معتبری از قول امام(ع) نقل نشده است.

لازم به یادآوری است که غیر از شب عاشورا و هنگام شنیدن اشعار که زینب(س) نتوانست خود را کنترل کند و اشک از چشمانش سرازیر شد و امام(ع) او را سفارش به صبر کرد،^{۱۱۱} دیگر هیچ بیتابی از آن بزرگوار تا لحظه شهادت امام(ع) در منابع معتبر گزارش نشده است.

و. جرعه آبی به طفل شیر خوار امام دهید

در گزارش شهادت طفل شیرخوار امام حسین(ع) نیز آمیزه ای از ذلت دیده می شود و آن اینکه آن را اینگونه نقل می کنند که امام حسین(ع) در لحظات پایانی نبرد به نزد خیمه ها رفت و در آن هنگام زینب طفل شیرخوار امام(ع) را به او داد، و گفت: ای برادرم حسین! این فرزند تو سه روز است که آب نجشیده، برای او از این مردمان جرعه آبی درخواست کن. امام(ع) طفل را به روی دست گرفته و به نزد لشکر دشمن آمده و تقاضای خود را این چنین مطرح کرد:



«ای قوم! شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید و تنها این طفل که از تشنگی جگرش گُر گرفته است، باقی مانده پس جرعه‌ای آب به او بنوشانید.»^{۱۱۲}

اصل این روایت در مقتل منسوب به ابومخنف می‌باشد که ملا فاضل دربندی به اشتباه آن را به سید بن طاووس در لهوف نسبت داده است.^{۱۱۳}

در حالی که سید در هنگام نقل شهادت طفل شیرخوار هیچ اشاره‌ای به درخواست امام(ع) یا زینب(س) ننموده است. او این روایت را این چنین نقل می‌کند:

«..فتقدّم الی باب الخیمه و قال لزینب: ناولینی ولدی الصغیر حتی اودّعه فاخذته و اوما الیه لیقبّله فرماه حرمله بن الکاهل الاسدی (لع) بسهم فوق فی نحره فذبحه»؛

حسین به در خیمه آمد و به زینب فرمود: فرزند کوچکم را بده تا با او وداع کنم. آنگاه طفل را روی دست گرفت و خواست او را ببوسد که ناگاه حرمله بن کاهل اسدی او را هدف تیر قرار داد و آن تیر در حلق کودک نشست و او را کشت.^{۱۱۴}

و شبیه همین نقل در ارشاد شیخ مفید^{۱۱۵} و مقتل ابی مخنف^{۱۱۶} آمده است. اما این مقدار چون در نظر بعضی رقت کافی را برای اشک ستاندن نداشت، شروع به جعل گزارش‌هایی در شاخ و برگ دادن به آن نمودند. گاهی از قول امام(ع) چنین نقل کردند که فرمود:

«یا قوم! ان لم تر حمونی فارحموا هذا الطفل»^{۱۱۷}؛

ای مردمان! اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید.

و یا چنین گزارش کردند:

«یا قوم! لقد جفّ اللبن فی ثدی امه»^{۱۱۸}؛

ای مردمان! شیر در پستان مادرش خشکیده است.

و گاهی پس از شهادت طفل، زینب و دیگر زنان و دختران حرم را با وضعی آشفته و سربرهنه و بر سرزنان به میدان کشیدند و چنان حالتی را ترسیم کردند که چاره‌ای ندیدند که امام(ع) را برای پوشانیدن سر برهنه زینب(س) به صحنه بکشند.^{۱۱۹}

چنانچه دیدیم همه این گزارش‌های شاخ و برگی بدون سند می‌باشد. حال بر فرض صحت سند آیا از امام عزیز و اهل بیت عزیزش چنین صحنه‌هایی رواست؟

آیا امام(ع) برای به رحم آوردن این قوم پست، سخن از خشک شدن پستان همسرش به میان می‌آورد؟! و آیا رواست که چنین بیتابی را به زینب و دیگر زنان حرم نسبت دهیم؟



ز. یاران بی وفا:

چنانچه اشاره شد هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل که امام(ع) از همراهان خود خواست تا هر کس آمادگی شهادت ندارد، جدا شود، تعدادی از همراهان امام(ع) جدا شدند و آنانکه ماندند تا پایان پایداری کردند. زیرا هدفی والاتر از اهداف مادی داشتند و عزت حسینی آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده و عزیزانه آن وجود عزیز را همچون پروانه در برگرفتند.

طبق روایاتی که در بخش های پیشین نقل کردیم، امام(ع) در شب عاشورا اصحاب خود را بهترین و باوفاترین اصحاب معرفی می کند و اصحاب همچون مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین با سخنان خود در شب عاشورا و با فداکاری در روز عاشورا به خوبی این سخن امام(ع) را به اثبات می رسانند،^{۱۲۰} اما در این میان گزارش هایی جفاآمیز در حق اصحاب نقل شده که به یکی از آنها می پردازیم:

«جناب سکنه نقل می کند که بعد از آنکه پدرم در شب عاشورا از اصحاب خواست تا او را ترک کنند، دیدم که آن گروه ده تا ده تا و بیست تا بیست تا از دور پدرم پراکنده شدند و پدرم را محزون دیدم، من آنها را نفرین کردم. وقتی عمه ام ام کلثوم این خبر را شنید، فریاد کشید: واجداه! واعلیاء! وا حسناه! وا حسینه! واقلة ناصراه! (خدایا) نمی دانم چگونه از دست دشمنان خلاص شویم، و وقتی پدرم حسین(ع) را دید از او خواست که آنها را به حرم جدشان بازگرداند»^{۱۲۱}

این روایت را بدین گونه فاضل دربندی از کتابی مجعول و ناشناخته و غیر معتمد به نام نورالعیون نقل می کند، بدون آنکه سلسله سندی برای آن بیاورد. هم چنین روایت تا حدی شبیه به این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) نقل می کند.^{۱۲۲} که در صحت انتساب آن تفسیر به امام(ع) و اعتبار آن سخن فراوان است.

و اینها همه در حالی است که خود قبل از این روایت، روایات دیگری را از کتب دانشمندان شناخته شده همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف (ملهوف) و امالی صدوق نقل کرده که حاکی از کمال عزت و وفاداری اصحاب می باشد.^{۱۲۳} و سپس بدون آنکه هیچ گونه تذکری مبنی بر تناقض این روایت با آن گزارش ها بدهد، به نقل این روایت می پردازد.

ح. آخرین سفارش های امام حسین(ع) به امام بعد از خود:

در حالیکه معمولاً طبق عقائد شیعه امام پیشین در آخرین سفارش های خود به امام بعدی، ودائع و اسرار امامت را برای او بازگو می کند، اما در بعضی از کتب ضعیف آخرین



سفارش‌های امام (ع) به گونه‌ای نقل شده که گویی امام (ع) را انسانی عادی و حتی کمتر از آن فرض کرده که الفاظی همچون ذلت را به خاندان خود نسبت داده و در آخرین کلام خود از شیعیانش می‌خواهد که برای او که غریب از دنیا رفته، ندبه کنند. متن یکی از این گزارش‌های ساختگی چنین است:

« یا ولدی... انت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الاطفال فانهم غرباء - خذلون قد شملتهم الذلّة و الیتیم و شماتة الاعداء و نوائب الزمان اسکتهم اذا صرخوا و آنسهم اذا استوحشوا و سل خواطرهم بلین الکلام... یا ولدی بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم ان ابی مات غرباً فاندبوه و مضی شهیداً فابکوه»^{۱۲۴}؛

ای فرزندم! تو جانشین من در میان این زنان و کودکان هستی و بدان که آنان غریبان و خوارشدگان هستند که ذلت، یتیمی سرزنش دشمنان و مصیبت‌های دوران آنها را فرا گرفته است. هنگامی که فریاد کشیدند، آنان را آرام ساز و هنگامی که دچار وحشت شدند مونس آنها باش و به آنها با زبانی نرم و شیرین تسلیت و دل‌داری بده... ای فرزندم سلام مرا به شیعیان من برسان و به آنها بگو پدرم غریب از دنیا رفت پس برای او ندبه کنید و شهید شد پس برای او بگریید.

چنانچه گفته شد اینگونه روایات از کتب ضعیف بدون هیچ استنادی و تنها به منظور گریاندن نقل شده و با عقاید کلامی شیعه و عزت‌حسینی (ع) و خاندانش در تناقض است. ولی چه کنیم که هدف تنها گریه است و هر چه رقت‌آمیزتر کردن صحنه‌های عاشورا، هر چند ذلت امام (ع) و اطرافیانش را در برداشته باشد؟! و این رویه جعل گزارش از صحنه‌های کربلا همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و هر سال و پس از آنکه گزارش‌های پیشین دیگر خاصیت گریه‌آوری خود را از دست داده، گزارش‌های رقت‌آورتر و ذلت‌آمیزتری ساخته می‌شود و سکوت دانشمندان و فرهیختگان و گاه تشویق آنها که بخشی از آن ریشه در عدم مطالعه تاریخ اسلام دارد، بر سرعت این رفتار هر چه بیشتر می‌افزاید.

□

بی‌نوشتها ▽

۱. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت، دارالکتاب العربی، ص ۳۴۴.
۲. همان.
۳. لسان العرب، ابن منظور، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۸۵.
۴. همان.
۵. مانند موارد فراوانی که به همراه صفات حکیم، حمید، رحیم، وهاب، غفار، علیم، قوی، جبّار، مقتدر برای خداوند به کار رفته است. (رجوع شود به: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه عزیز).



۶. سورة ص، آیه ۲
۷. سورة بقره، آیه ۲۰۶
۸. سورة نساء آیه ۱۳۹ و مشابه آن «فلله العزة جميعاً» سورة فاطر آیه ۱۰.
۹. سورة منافقون، آیه ۸
۱۰. دخان آیه ۴۹.
۱۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۶۵، بند ۲.
۱۲. منتخب میزان الحکمة، محمد ری شهری، تلخیص سید حمید حسینی، چاپ اول، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ق، ص ۳۴۶ به نقل از بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، حدیث ۶۷.
۱۳. همان، به نقل از الخصال، ص ۴۲۰.
۱۴. همان، به نقل از الخصال، ص ۲۲۲.
۱۵. نهج البلاغه، حکمت شماره ۳۷۱.
۱۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.
۱۷. منتخب میزان الحکمة، ص ۳۴۶. به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۶.
۱۸. همان، به نقل از بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۳، ح ۹۰.
۱۹. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۴: سئل الحسين (ع)...فما عز المرء قال استغناؤه عن الناس.
۲۰. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۶۳، حدیث ۱ و مشابه آن ص ۶۴، ح ۶.
۲۱. موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، معهد تحقیقات باقر العلوم، چاپ اول، قم، دارالمعروف، ۱۳۷۳، ص ۷۹۷.
۲۲. همان، ص ۷۹۸.
۲۳. همان، ص ۷۹۹.
۲۴. همان، ص ۸۳۱ به نقل از دیوان الامام الحسين (ع)، ص ۱۳۷.
۲۵. همان، ص ۸۳۰.
۲۶. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، المكتبة الاسلامية، ج ۴۴، ص ۱۹۲.
۲۷. همان.
۲۸. موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۶۰ به نقل از احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.
۲۹. همان.
۳۰. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.
۳۱. کتاب الفتوح، ابو محمد احمد بن اعثم کوفی، تحقیق علی شیر، بیروت، دارالاضواء، ج ۵، ص ۱۲ و ۱۳.
۳۲. همان، ص ۱۴.
۳۳. همان.
۳۴. نهج البلاغه، نامه ۱۷، بند ۴.
۳۵. همان، نامه ۲۸، بند ۴.
۳۶. الفتوح، ج ۵، ص ۱۷.
۳۷. همان، ص ۲۱.
۳۸. همان، ص ۲۲.
۳۹. لهوف، سید بن طاووس، ترجمه عقیقی بخشایشی، چاپ پنجم، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۸، ص ۸۰.





۴۰. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۳۶ به نقل از تذكرة الخواص، ص ۲۱۷.
۴۱. وقعة الطف، لوط بن يحيى از دى معروف به ابى مخنف، تحقيق محمد هادى يوسفى غزوى، قم، چاپ سوم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۶.
۴۲. ينايع المودة، سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى، مقدمه سيد محمد مهدي سيد حسن خراسان، چاپ هفتم، نجف، المكتبة الحيدريه، ۱۳۸۴ق، ص ۴۰۶.
۴۳. لهوف، ص ۹۴.
۴۴. الارشاد، شيخ مفيد، با ترجمه و شرح فارسى شيخ محمد باقر ساعدى خراسانى، تصحيح محمد باقر بهبودى، تهران، انتشارات اسلاميه، ۱۳۸۰، ص ۴۲۶.
۴۵. الفتوح، ج ۵، ص ۷۸.
۴۶. همان، ص ۷۹، وقعة الطف، ص ۱۷۳.
۴۷. وقعة الطف، ص ۱۷۵.
۴۸. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۸۲، به نقل از اخبار الطوال، ص ۲۵۳.
۴۹. وقعة الطف، ص ۱۹۷.
۵۰. همان، ص ۲۰۱.
۵۱. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۲۲.
۵۲. همان، ص ۴۹۷.
۵۳. الفتوح، ج ۵، ص ۹۶.
۵۴. همان.
۵۵. وقعة الطف، ص ۲۰۵، الارشاد، ص ۴۴۷.
۵۶. همان‌ها.
۵۷. لهوف، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.
۵۸. الارشاد، ص ۴۵۰.
۵۹. لهوف، ص ۱۲۶.
۶۰. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۹۷، به نقل از معانى الاخبار، ص ۲۸۸.
۶۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹.
۶۲. همان، ص ۴۷. «كفر القوم و قدما رغبوا...»
۶۳. همان، ص ۴۹.
۶۴. همان.
۶۵. لهوف، ص ۱۴۴.
۶۶. لهوف، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
۶۷. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
۶۸. الارشاد، ص ۴۶۶.
۶۹. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۵۱۰.
۷۰. وقعة الطف، ص ۱۶۵؛ الارشاد، ص ۴۲۳.
۷۱. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱.
۷۲. وقعة الطف، ص ۱۹۰.
۷۳. وقعة الطف، ص ۱۹۷ - ۱۹۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۴ و ۹۵؛ الارشاد، ص ۴۴۲ - ۴۴۴.
۷۴. وقعة الطف، ص ۱۹۹؛ الارشاد، ص ۴۴۲.



۷۵. وقعة الطف، ص ۱۹۷، الارشاد، ص ۴۴۲.
۷۶. لهوف، ص ۱۳۶.
۷۷. وقعة الطف، ص ۲۱۷ و پس از آن؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱ و پس از آن، الارشاد، ص ۴۵۳.
۷۸. لهوف، ص ۱۳۰.
۷۹. همان، ص ۱۳۶.
۸۰. وقعة الطف، ص ۲۰۱.
۸۱. همان، ص ۲۶۲.
۸۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲.
۸۳. لهوف، ص ۲۱۸.
۸۴. وقعة الطف، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
۸۵. همان، ص ۲۶۳.
۸۶. الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.
۸۷. همان.
۸۸. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، شیخ آغابن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی، تحقیق شیخ محمد جمعه بادی و عباس ملاعطیة الجمری، چاپ اول، قم، دار ذوی القربی للطباعة و النشر، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۶۳.
۸۹. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۷۸، به نقل از نفس المهموم و نیز مراجعه شود به: اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۰۹.
۹۰. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۳.
۹۱. همان، ص ۴۱.
۹۲. این سخن در مجالس مشهور است، عجالتاً منبع مکتوب آن را پیدا نکردم.
۹۳. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۱۹ و ۵۲۰ به نقل از معالی السبطین، ج ۲ ص ۱۳۷ و مدینة المعاصر، ج ۴، ص ۱۲۶، حدیث ۱۸۶.
۹۴. کربلا فوق الشبهات، نوشته علامه سید جعفر مرتضی عاملی.
۹۵. میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان پس از اشاره به گزارش های ساختگی مقاتل در این باره چنین می گوید: ... نتیجه واضح و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم بر مذهب و ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزاء و خنده به دست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر احادیث و منقولات امامیه را به این اخبار موهونه و قصص کاذبه تا کار بانجا رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی آوردن کتاب مقتل معروف را به میدان...»
۹۶. تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج ۴، ص ۳۱۳.
۹۷. همان.
۹۸. همان.
۹۹. المنتخب، شیخ فخر الدین طریحی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، جزء دوم، مجلس نهم، ص ۴۵۱ و ۴۵۲ و نیز اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۱.
۱۰۰. برای آگاهی از دیدگاه محدث معروف میرزا حسین نوری نسبت به این کتاب مراجع شود به: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.
۱۰۱. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۶۳-۶۵.
۱۰۲. کتبی همانند مقتل الحسین تهیه شده به وسیله حسن غفاری و وقعة الطف لابی مخنف تصحیح شیخ

هادی یوسفی غروی بر اساس روایات طبری از ابی مخنف عرضه شده است اما مقتل ابی مخنف متداول تا پیش از آنها مشتمل بر اخبار دروغ فراوانی بوده است. در اینجا مناسب است نظر محدث معروف میرزا حسین نوری را درباره ابو مخنف و مقتلش ذکر نماییم:

«ابو مخنف لوط بن یحیی از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل اعظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم می شود لکن افسوس که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود که به او نسبت دهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آن را اعدای و جهال به جهت پاره ای از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کردند و از این جهت از حد اعتبار و اعتماد افتاده، بر منفرات آن هیچ وثوقی نیست.» (لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶ و ۱۵۷)

۱۰۳.

۱۰۴. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵۸ به نقل از مقتل دروغین ابو مخنف، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۱۰۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶.

۱۰۶. الارشاد، ص ۴۴۹.

۱۰۷. المنتخب، ج ۲، مجلس نهم، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷؛ اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵.

۱۰۸. میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹۴ می گوید، گاهی علامه مجلسی هنگام نقل عباراتی از منتخب با عبارت «دیدم در مؤلفات بعضی از اصحاب» از او یاد می کند.

۱۰۹. میرزا حسین نوری که خود معاصر ملافاضل دربندی صاحب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات بوده درباره کیفیت نگارش این کتاب داستان جالبی را نقل می کند که خلاصه آن این است در زمان مجاورت نوری و تلمذ او از علامه عصر شیخ عبدالحسین طهرانی، سید روضه خوان عربی کتاب بدون اول و آخر و بدون سندی را که از پدرش به او ارث رسیده بود، نزد علامه طهرانی آورد و از او درباره اعتبار یا عدم اعتبار آن استعلام کرد و چون استاد کتاب را مطالعه کرد «معلوم شد که از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب واضح و اخبار واهی احتمال نمی رود که از مؤلفات عالمی باشد»، از این رو استاد آن سید را از نشر و نقل آن نهی فرمود، اما پس از چند روز به مناسبتی یکی از فضلاء معروف ساکن عتبات (ملافاضل دربندی) مطلع شد و آن را از سید گرفت و چون مشغول تألیف کتاب اسرار الشهادة بود، روایات آن کتاب منهی عنه را در کتاب خود درج کرد و بر عدد اخبار واهی معجوله بشمار کتاب خود افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخره و استهزاء را باز نمود.

آنگاه درباره کتاب اسرار الشهاده و مؤلف آن چنین می گوید:

«فاضل مذکور از علمامبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص به خامس آل عبا علیهم آلاف التحية و الثناء بی نظیر بود و لکن این کتاب در نزد علما فن و نقادین احادیث و سیر بی وقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت او است در امور.

و آنگاه به ذکر بعضی از گزارش های عجیب و غریب این کتاب مانند هفتاد ساعت بودن روز عاشورا و ششصد هزار سواره و یک میلیون پیاده حساب کردن لشکر کوفیان می پردازد. (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

۱۱۰. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵۶.

۱۱۱. وقعة الطف، ص ۲۰۰.

۱۱۲. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۰۹ به نقل از مقتل ابی مخنف، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۱۱۳. همان.



۱۱۴. لهوف، ص ۱۴۲.
۱۱۵. ارشاد، ص ۴۶۲.
۱۱۶. وقعة الطف، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
۱۱۷. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۷۸ به نقل از نفس المهموم.
۱۱۸. همان، به نقل از ناسخ التواريخ.
۱۱۹. اكسير العبادات في اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۱۰.
۱۲۰. وقعة الطف، ص ۱۹۷.
۱۲۱. اكسير العبادات في اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۱۸۲.
۱۲۲. همان، ص ۱۸۲، به نقل از تفسير الامام العسكري، ص ۲۱۸. هم چنین مراجعه شود به بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۹.
۱۲۳. اكسير العبادات، ج ۲، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.
۱۲۴. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۸۶ به نقل از الدمعة الساكبة ج ۴، ص ۳۵۱؛ معالى السبطین، ج ۲، ص ۲۲؛ ذريعة النجاة، ص ۱۳۹.

